

Ac

مبارزات کارگران
در راه تشکیل حزب طبقه کارگر



۵۵ ریال

از انتشارات

دانشجویان پیشگام دانشگاه شیراز

مبارزه کارگران در راه تشکیل حزب طبقه کارگر

[از انتشارات پیشگام شیراز]

فهرست

صفحه	موضوع
۵	مقدمه
	بخش اول
۶	بررسی مختصری از تاریخچه پیدایش احزاب کمونیستی
۷	زمینه‌های تاریخی پیدایش احزاب کارگری
۷	۱- مبارزات کارگری در انگلستان
۱۰	۲- مبارزات کارگری در فرانسه
۱۲	۳- حرکت‌های کارگران در آلمان
۱۳	جنبش کارگری در دوده ۳۰ و ۴۰
۱۶	انقلاب ۱۸۴۸
۱۸	کمون‌پاریس
۲۱	علل سقوط کمون
۲۱	درسهای کمون
۲۲	بین‌الملل دوم
۲۳	تشکیل حزب بلشویک
۲۳	مراحل سیر جنبش سوسیالیستی در روسیه
۲۶	اصول حزب بلشویک
۳	

انتشارات پیشگام شیراز

مبارزه کارگران در راه تشکیل حزب طبقه کارگر

چاپ اول، آذر ۱۳۵۸

۲۸	سیر جنبش‌های خودبخودی آگاهانه در ایران
۳۲	نتیجه جنبش سوسیال دموکراسی
۴۰	علل راست روی حزب در دوره اول
۴۵	وضعیت رهبری طبقه کارگر در این دوره
۵۱	کودتای ۲۸ مرداد وضعیت دوره چهارم
۵۲	وضعیت اجتماعی
۵۳	وضع طبقه کارگر در این دوره بعد از کودتای رژیم حاکم
۵۴	وضع سازمانهای سیاسی در این دوره
۵۶	وضع سازمانهای سیاسی در خارج
۵۷	مرحله پنجم رشد جنبش چپ در ایران، از خرداد ۴۲
۵۸	وضع طبقه کارگر ایران
۶۰	جریان‌های فکری و سیاسی چپ ایران در این سالها
۶۰	الف: در خارج
۶۳	ب: در داخل
۶۵	جمع‌بندی دلایل رشد اندیشه مشی مسلحانه در این سالها
۶۹	۱- قیام و نقش طبقه کارگر و درسهای آن برای این طبقه
۷۰	۲- نقش طبقه کارگر
۷۱	۳- دست‌آوردها و درسهای قیام برای طبقه کارگر
۷۵	وضعیت طبقه کارگر در شرایط فعلی
۷۶	موضع گروههای سیاسی در مقابل طبقه کارگر
۷۸	وظایف مارکسیست لنینیستها در شرایط حاضر
۷۹	ویژگی‌های حزب طبقه کارگر

بحث درباره ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر و چگونگی آن امروز جنبش کمونیستی و کارگری مارادبر گرفته است. مارکسیست لنینیستهای اصیل بادرک شرائط تاریخی مبهمان و وظائف طبقه کارگر، نیاز به تشکیل چنین سازمان سیاسی رادری کرده، باشعار «پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگرایران، امکانات خود را در این راه بسیج کرده‌اند. گروهی دیگر نیز بادرک خام این تئوری در حرف، در عمل دچار خطا شده‌اند و عده‌ای نیز به علت فقر دانش تئوریک و حاکمیت ذهن‌گرائی براندیشه‌شان از درک چنین ضرورتی عاجزاند و تنها وجود نهادهای دیگری را کافی میدانند. در مقابل این دو دارودسته‌ای نیز بار و کردن به یک ادعای واهی و پشت‌کردن به واقعیت‌های وجودی خود و جامعه، نیاز به تشکیل حزب دیگری (!!) را احساس نمیکنند.

هدف از این بحث، شناخت زمینه‌های تاریخی این دریافت مارکسیستی از رسالت پرولتاریا و وظیفه آن در شرائط ویژه جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران است.

متن این نوشته از روی مطالب عنوان شده توسط یکی از رفقا، در جلسات تئوریک دانشجویان پیشگام دانشگاه شیراز تهیه گردیده و اکنون جهت استفاده بیشتر علاقمندان انتشار می‌یابد.

«دانشجویان پیشگام شیراز»

نداشته است. پیشرفت‌های علمی، فلسفی و مبارزاتی امکان تدوین انقلابی‌ترین تئوری علم مبارزه اجتماعی را فراهم کرده است. بورژوازی با بخدمت گرفتن تکنیک و ایجاد واحدهای عظیم تولیدی، گورکنان خود را هزار هزار در کنار هم جمع کرده و تکنولوژی نیز با تولید کلان و کمک به خلق ثروت‌های عظیم شواهد کافی را برای پرولتاریا فراهم آورده است تا بر علیه بهره‌کشی طغیان کند. نبردهای بی‌پایان لشکر انبوه پرولتاریا نیز در کنار این همه، تجارب متعددی را برای وی به ارمغان آورده و پرولتاریا را در مقام مرفقی‌ترین و انقلابی‌ترین طبقه که قادر به خلق عالیترین دگرگونی‌های اجتماعی و مظهر مجموع حرکت اجتماعی آینده است قرار داده‌و او را به این درک تاریخی رسانده است که آزاد کردن همه اقشار و طبقات تحت ستم‌دیگر به عهده اوست و بدون رهائی آنان خود نیز هرگز آزاد نخواهد شد.

زمینه‌های تاریخی پیدایش احزاب کارگری:

اما رسیدن به درک این مطلب و همچنین درک ضرورت تشکیل در سازمانی سیاسی و طبقاتی نیز مثل هر پدیده‌ای دیگر تغییراتی کمی را طی کرده است و چنین کیفیتی در ذهن و در عمل مبارزه طبقاتی پس از یک دوره طولانی مبارزات کور، خودبخودی و فاقد آگاهی طبقاتی بوده و بنا به خصلت خود منجر به شکست‌های متعددی نیز شده است.

چگونگی رسیدن به چنین ضرورتی را مطالعه پروسه رشد کمی و کیفی طبقه کارگر در کشورهای مختلف نشان میدهد.

۱- مبارزات کارگری در انگلستان:

انقلاب صنعتی انگلستان، که از ۱۷۶۰ شروع و در ۱۸۳۰ خاتمه

بخش اول

بررسی مختصری از تاریخچه پیدایش احزاب کمونیستی:

رسالت تاریخی طبقه کارگر:

تاریخ طبقاتی با جنگ‌های حماسی طبقاتی‌ای سرشته و نوشته شده است که از قیام اسپارتاکوس و دیگر بردگان تا جنبش زنگیان و از خیزش‌های مسلحانه دهقانی تا ارتدادهای مذهبی ترون وسطی و غیره، جابجا لحظه‌های تاریخ را در حرکت پویای خود پر کرده‌اند. خاطره زندگی بدون ستم طبقاتی کمون اولیه بر ذهن بشر مانده از یکسو به ایجاد افسانه‌های بهشت، باغ عدن، و عصرهای طلایی منجر شده و از سوی دیگر به جنبش‌های فکری یا اجتماعی کمونیستی و سوسیالیستی منجر گردیده است. اما ماتریالیسم تاریخی به‌مأمیاموزد که در گذشته، قیام و طغیان عیج طبقه تحت ستم و هیچ‌چنگ طبقاتی نمی‌توانسته به استثمار فرد از فرد پایان داده، با ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه باعث پاشیدگی سیستم طبقاتی شود.

محدودیت‌های ذهنی آن طبقات، فقدان یک تئوری انقلابی، جدائی عناصر طبقه از هم، و فقدان امکانات مادی تحقق چنین جامعه‌ای، از دلائل عمده این ضعف تاریخی بوده‌اند. اما باید بدانیم که طبقه کارگر از یک دوره رشد خود به بعد هیچ‌کدام از این ضعف‌ها را

مییابد دوران‌گذاری بود که انگلستان را بدوره سرمایه‌داری آورد. یعنی صنعتکاری صنعتی (هراستاد ۴-۳ شاگرد) به مانوفاکتور تکامل یافت (کارگاههای ۲۰۰-۳۰۰ نفره بدون ماشین) و سپس با بخدمت گرفتن تکنولوژی درحال تکامل، کارگاههای صنعتی پدید آمدند و از طریق تراکم تولید، سلب مالکیت از تولیدکننده کوچک، ویرانی تولید کوچک صنعتکاری و نابودی کارگاههای کوچک، جمعیت عظیم پرولتاریا پدید آمد. تمرکز تولید از یکسو منجر به تجمع نیروی انسانی و لذا تمرکز بازتاب‌های پدیده‌ها در ذهن و لذا رشد ذهنی افراد انسانی شد، و از سوی دیگر روابط حاکم بر محیط کار را به خشونت و از عاطفه عاری شدن کشاند. پس کارگران میان روابط آمیخته به عاطفه قدیم و روابط خشک و خشن جدید تفاوت و تمیز قائل شدند که اخراجی و بیکاریهای گروهی در این رابطه عامل مهمی بود. برای اذهان ساده چه چیز باعث این سیه‌روزیها می‌توانست تصور شود ماشین! پس نابودی تک و توک ماشین‌ها بعنوان دشمن کارگران بتدریج تبدیل به نیامی شد سرتاسری که جنبش لودیت‌ها نام گرفت. واکنش طبقه حاکمه، باعث اعدام کارگران بیشماری شد. نتیجه اینکه طبقه کارگر بعزت فقدان آگاهی طبقاتی و نازل بودن شعور طبقاتی، شرایط جامعه و طبقه حاکم‌ران‌شناخته، دشمن طبقه خویش را ماشین فرض کرده قربانیان بسیاری را تجربه پیامورد.

از ۹۲-۱۷۹۰، تحت تاثیر انقلاب بورژوا دموکراتیک فرانسه و بعزت ترس طبقه حاکم انگلستان که مزروع اجتماع و ارتباط کارگری را ممنوع ساخته بود، انجمن مکاتباتی، بعنوان اولین سازمان انقلابی کارگری انگلستان پدید آمد. سازمانی که برای اولین بار از پوسته ملی بدرآمد پیوند خود را با کارگران و خرده بورژوازی انقلابی فرانسه درک وطنی پیامی به کنوانسیون فرانسه ابراز کرد. تشکیل کنوانسیون (مجمع ژاکوبین‌ها، خرده بورژوازی انقلابی و کارگران) و پیامی که در جواب پیام انجمن مکاتباتی فرستاد، روی سرفروشت انجمن‌های انگلیسی اثر گذاشت، کار به ممنوعیت همه اجتماعات.

کانونهای کارگری کشید، و طبقه کارگر انگلیس تا ۱۸۲۴ از حق تجمع بهر شکل ممنوع گردید.

ممنوعیت اجتماعات به ذهنیت طبقه کارگر ابعاد جدیدی بخشید، شعارها از شکل صنفی خاص خارج شده و بیشتر از پیش سیاسی گردیدند. این امر مورد حمایت بورژوازی انگلستان که هنوز درگیر مبارزه قدرت با فنودالیسم حاکم بود، واقع گردید. اوج درخواست حق و آزادی اجتماع، بیان مطبوعات، منجر به واقعه پیتزلو (۱۸۱۹) و قتل عام چندین نفر کارگر شد. اما سرانجام این مبارزات منجر به تصویب قوانین ائتلافی (۲۵-۱۸۲۴) گردید که تشکیل اجتماعات را آزاد میکرد.

انقلاب ۱۸۳۰ اروپا، باعث پدید آمدن جنبش قدرتمندی برای همگانی‌تر شدن انتخابات گردید (البته زیر رهبری بورژوازی و در جهت خواست این طبقه) که پس از بیروزی منجر به کسب حق رای برای بورژوازی شد اما در وضعیت سیاسی طبقه کارگر تغییری نداد. این فریبکاری بورژوازی به کارگران هوشیاری بیشتری داد و انجمن کارگران لندن در پاسخ آن پدید آمد البته بامشی محافظه‌کارانه و با هدف تحصیل حقوق سیاسی- اجتماعی برای همه طبقه به طور مساوی از طرق قانونی. خواسته‌های سیاسی طبقه کارگر برای اولین بار در سال ۱۸۲۷ تدوین شد و کوششی برای شکل کارگران درحزب سیاسی مجزا از طبقات دیگر صورت گرفت. در این سال خواسته‌های این طبقه که با درخواستهای طبقات و اقشار دیگر هم یکسان بود، روی منشوری تدوین گردید که بنام منشور خلق نامیده شد و نهضت منشوریون - چارتریستها از اینجا شروع میشود. این منشور را چندین صد هزار نفر امضاء و به مجلس ارائه دادند که البته پذیرفته نشد و جنبش دچار سرخوردگی گردید. اما بار دیگر، پس از بحران اقتصادی ابتدای دهه ۴۰، چارتریستها با خواسته‌هایی که بیشتر کارگری بود به جنبش درآمدند بطوری که در مقابل مواد مندرج در منشور امضاء شده دوم، اعلام یکماه اعتصاب کردند، که

بعثت عدم محبستگی کارگران جنوب و هجوم وحشیانه ارتجاع و سرمایه‌داران شکست خورد و رهبران آن‌یازندانی شدند و یا فرار کردند. مرحله سوم جنبش چارتیستی در ادامه انقلاب ۱۸۴۸ اروپا بود. اینبار مردم مصمم شدند در صورت رد خواسته‌های منشور سوم (با امضای بیش از دو منشور دیگر) خود مجلسی ملی تشکیل دهند. اما نیروهای مسلح ارتجاع از تجمع مردم برای تشکیل چنین مجلسی مانع شدند و رهبران جنبش را دستگیر کردند.

نتایج حاصل از جنبش چارتیستی: فقدان یک رهبری قاطع کارگری و دنباله روی از بورژوازی و خرده بورژوازی، فقدان تشکیلات سیاسی آگاه کننده و رهنمود دهنده، علل شکست جنبش‌اند. حمایت از کارگران دیگر کشورها باعث پدید آمدن نطفه انترناسیونالیسم کارگری گردید. مبارزات و شکست‌ها، باعث تربیت کارگران مبارز برای مراحل مبارزاتی آینده، نزدیک شدن به سوسیالیسم علمی و پدید آمدن فکر مبارزه کار علیه سرمایه میان کارگران و بویژه تکامل مبارزات از خواسته‌های منطقی بر دمکراسی بورژوازی به دمکراسی بیولتری شد.

بقول لنین: «این نخستین جنبش دامن‌دار پرولتاریاست که هم سیاسی و هم توده‌ای بود.»

۲- مبارزات کارگری در فرانسه:

۱۷۸۹- انقلاب بورژوا دمکراتیک - طبقه کارگر، پشت‌سر بورژوازی علیه نظام کهنه می‌جنگد و در خدمت اهداف بورژوازی نبرد میکند.

۱۷۹۲- طبقه کارگر سرخورده از انقلاب ۱۷۸۹ دست در دست خرده بورژوازی انقلابی به کوشش برای ایجاد یک رژیم انقلابی دست می‌زند و فرانسه به پیشتازی پاریس انقلابی با اعلام جمهوری

برای اصلاحات عمیق اجتماعی، زدودن کامل فئودالیسم و استقرار دمکراسی سیاسی اما با انقای مالکیت خصوصی به درگیری با ارتجاع داخلی و نبرد با اروپای مرتجع برمیخیزد. اما بعد از دو سال شکست می‌خورد حکومت بدست بورژوازی می‌افتد و حکومت ترور به تعقیب انقلابیون می‌پردازد. بورژوازی بر سرکار است اما طبقه کارگر در انتظار رسیدن به خواسته‌های وعده شده در انقلاب ۱۷۸۹ میماند (۱۸۱۵- بازگشت سلطنت، و استقرار فئودالیسم بر ارگان‌های حکومتی (اما نه بر سیستم اقتصادی) بورژوازی راهم بطور موقت در کنار طبقه کارگر خرده بورژوازی انقلابی قرار می‌دهد.

۱۸۳۰- کوشش مجدد برای استقرار جمهوری از طرف کارگران و خرده بورژوازی اما با هدایت وزیر رهبری بورژوازی که خود این رهبری، تعیین کننده ماهیت انقلاب و سرانجام آنست، بجای جمهوری سلطنت اورلئان مستقر میشود که تمامی اختیارات را در اختیار رشد بورژوازی صنعتی تجاری و مالی قرار می‌دهد. و بورژوازی به متحد خود طبقه کارگر که در جریان مبارزه به هویت طبقاتی خود پی برده و در حال تشکل است حمله میبرد و عناصر و ارگان‌های آنرا تارومار میکند. اما قیام ۱۸۳۰ اثر خود را روی طبقه کارگر گذاشته است و از اینرو محافل و انجمن‌های انقلابی مخفی و نیمه مخفی پدید آمدند که در آن بطور عمده‌ای روشنفکران انقلابی جمع شده و عناصر کارگر هم بشکل اقلیت در آنجا عضو بودند.

۱۸۳۱- سال طفیان کارگران علیه شکست ۱۸۳۰ و فریبکاری بورژوازی است. در شهرهای صنعتی کارگران دست به ناآرامی می‌زنند که در لیون، یکی از عمده‌ترین شهرهای فرانسه، منجر به کنترل شهر از طرف کارگران شد. اما آنان مقامات انتظامی شهر را در سر پست‌های خویش ایفا کردند و لذا بعد از مدت کوتاهی ارتجاع زخمی اما نمرده با جمع‌آوری نیروها، جنبش را سرکوب کرد.

۱۸۳۴- تکرار جنبش ۱۸۳۱ طفیان کارگران در چند شهر صنعتی و خواستار ایجاد جمهوری مردمی شدن، شورشی علیه استثمار

بطور کامل، اما نه سرمایه‌داران و نه نظام سرمایه‌داری آنهم بدون کوشش برای قبضه قدرت سیاسی - فقدان تشکیلات و آگاهی طبقاتی، باعث نسناختن ماهیت رابطه حاکم بر جامعه، و کم‌بهادادن به نقش سرکوبگر ارگانهای بورژوازی میگردد. پس سرنوشت قیام‌های سال ۱۸۴۱ در انتظار این قیام است.

در این سالها در تمام مناطق صنعتی و کارگر نشین جنبش نیرومند کارگری در تلفیق با عناصر روشنفکر، بطور مخفی و نیمه‌مخفی پدید می‌آید و تهیه مقدمات شورش و انقلابی، به جبران شکست‌های پیشین و یادرس‌گیری از تجربیات آنها صورت می‌گیرد. در ماه مه ۱۸۳۹ پاریس بار دیگر با پیش‌قراولی طبقه کارگر بیا میخیزد، اما هنوز برای قبضه کردن قدرت زود است و جنبش دوباره سرکوب میگردد. عناصر مترقی و آگاه شورش ۳۹ که از تعقیب و آزار مصون مانده بودند، به لندن رفته، به تشکیل انجمن آموزش کارگران اقدام کردند.

۳- حرکت‌های کارگری در آلمان:

جنبش کارگری آلمان، بعلت ضعف بورژوازی آلمان دچار ضعف و ناتوانی هرگونه حرکت تشکیلاتی و طبقاتی و اغلب زیرنفوذ و هدایت بورژوازی و خرده بورژوازی آلمان بود. عناصر مترقی نهضت کارگری آلمان که بعلت اعمال فشارهای حکومتی مجبور به مهاجرت از آلمان شده بودند، در پاریس در ۱۸۳۴ اتحادیه «مطروذیت» را بنا گذاشتند که ماهیتا سازمانی دمکراتیک و جمهوریخواه بود و سعی میکرد که با کارگران در آلمان تماس بگیرد و نیروهای ترقی‌خواه را بدور هم جمع کند اما بعلت ماهیت محافظه‌کارش موفق به انجام عمل انقلابی نمیشد. از ایزرو در ۱۸۳۶ عناصر انقلابی از آن بریدند و اتحادیه نوین مخفی عدالت را بنیاد نهادند که اعضای آنرا عمدتاً پرولترها تشکیل میدادند، اما این اتحادیه تنها کمی انقلابی‌تر از

اتحادیه مطروذین بود و با شعار «همه انسانها باهم برابرند» در حقیقت چیزی بیش از یک سازمان مترقی خرده بورژوازی نبود که از نظر فکری زیرنفوذ کمونیسم کارگری فرانسه قرار داشت و تعاونی اجناس بعنوان نتیجه منطقی «مساوات» را طلب میکرد. اینان در رابطه ارگانیک و تنگاتنگ سازمانی با انقلابیون فرانسوی بودند، و رهبران هر دو بیکسان تحت تعقیب قرار گرفتند. این اتحادیه در آلمان به ایجاد شعبات متعددی موفق شد و بعد از شکست ۳۹، مرکز آن به لندن منتقل گردید که در آن علاوه بر آلمان عناصری از سایر ملل نیز داخل شدند و بطول انگلس «شکل انترناسیونال بخود گرفت» همزمان مارکس و انگلس هم به فعالیت برای ترویج کمونیسم علمی دست زده و جامعه کارگران آلمان را در بروکس بنا نهادند و بعد ایندو تشکیلات باهم ادغام گردیدند و اتحادیه کمونیستها یا تصفیه عناصر بورژوا و خرده بورژوا و با شعار کمونیستی «کارگران جهان متحد شوید» بوجود می‌آید.

جنبش کارگری در دودهه ۳۰ و ۴۰:

این سالها در جنبش کارگری جهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا در اواخر سالهای ۴۰ است که با تلفیق آموزشهای سوسیالیسم علمی و رهبری آموزگاران کبیر پرولتاریا، مارکس و یعنی تشکیلات سیاسی خاص طبقه کارگر مسلح به اندیشه سوسیالیسم علمی زبا رهبری آموزگاران کبیر پرولتاریا، مارکس و انگلس پدید می‌آید.

مارکس و انگلس که در این سالها، فعالانه دردل جنبش‌های کارگری اروپا حضور دارند و پایداری کارگران و دیگر عناصر مترقی، وقایع را لمس میکنند، در پیروزیهای موقتی طبقه کارگر حاضر و در تعقیبها و فشارهای وارده بر طبقه کارگر سهیم‌اند، با مطالعه

جنبش‌های فعال کارگری آن سالهای اروپا که عمدتاً زیر رهبری بورژوازی است و بنا به خواست بورژوازی در نیمه‌های راه متوقف میشود، درمیابند که «طبقه‌کارگر را فقط طبقه کارگر میتواند آزاد کند.» و این بازتاب کم‌کاریها، شکست‌ها، رخوت‌ها و رهبری‌های غیر انقلابی جنبش‌های کارگری اروپا - در ذهن علمی و تفکر انقلابی این دو است.

اینان از یکسو قدرت عظیم سیاسی و اجتماعی که آرام آرام در طبقه کارگر شکل میگرفت مشاهده میکردند و از سوی دیگر بهرز رفتن این نیروها در زیر رهبری‌های غیر پرولتری را، از اینروست که مارکس در فقر فلسفه فریاد میکشد که «پرولتاریا طبقه ستمکش نیست، طبقه جنگنده فعال علیه بورژوازی است و به تنها طبقه انقلابی در جامعه سرمایه‌داری تبدیل میگردد، اگر بداند و آگاه شود که...» و در سال ۱۸۴۴ هنگامی که علیرغم کوشش‌های بشر دوستانه!! نوع دوستان آلمانی برای انجام کارهای عام‌المنفعه در جهت بهبود نسبی زندگی طبقه کارگر، بعنوان صفحه‌ای از طرف طبقات حاکمه و استثمارگران آلمان، بافندگان مبارز سیلیزیا (آلمان) به شورشی انقلابی برای تحقق خواسته‌های صنفی-سیاسی خود دست میزنند، مارکس مینویسد «پرولتاریا موتور تمام جنبش‌های رهائی‌بخش خواهد شد، هرآیین با آگاهی درآمیزد و هرگاه شرایط لازم جهت رهائی‌اش رادرک کند هرگاه که نقش‌قابل سنایشی را که در آینده به عهده‌اش نهاده شده درک نماید» این درک چگونه حاصل میشود، از طریق تشکیل سازمان سیاسی خود، از طریق تلفیق جهان‌بینی ماتریالیسم تاریخی با جنبش خود بخودی طبقه کارگر و از طریق مسلح شدن تشکیلات سیاسی این طبقه با تئوری انقلابی زمان. و با این نظریه مارکس مشت همه رهبران مدعی رهبری طبقه کارگر را باز کرده به مبارزه‌ای سرسخت و بی‌امان علیه همه گرایش‌های غیرپرولتری و غیر انقلابی دست میزند و برای تشکیل سازمان اصیل سیاسی طبقه کارگر کوشش مینماید.

در این سالها، از یکسو محافظه‌کاری - کم‌کاری رخوت و ناپیگیری حاکم بر جریان‌های چارتیستی انگلیس و کارگری آلمان خود را بوضوح نشان داده بودند و از سوی دیگر از لحاظ تئوریک نقصان و کمبودهای کمونیسم با ایده پراتیک مسیحیت و کمونیسم مساوات گرایانه فرانسوی آشکار شده‌بود، از اینرو با مطالعه آنچه در اروپا میگذشت، مارکس و انگلس با مبارزه علیه همه جریان‌های غیرطبقاتی، خرده بورژوازی، تخیلی و..... از قبیل پرودونیستی (سوسیالیست تخیلی خواستار ایجاد جنبش کمک متقابل - موتوالیستی)، تردیونیونیستی، چارتیستی، بلانکیستی (طرفدار تشکیل گروه‌های زنده از انقلابیون برای رهائی طبقه کارگر) روی ضرورت حزب‌یافتاری کردند و با بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون طبقه کارگر و پیوند جنبش خودبخودی با آگاهی سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر را بسوی تشکیل حزب هدایت کردند» (استالین) و خود عملاً با کمال‌قوا در این راه کوشیدند.

آوزگار کبیر پرولتاریا، بکمک هم‌رزم خویش در ۱۸۴۶ تدارک برای ترتیب انجمن جهانی از همه طرفداران طبقه کارگر و همه کمونیست‌ها را در بروکسل آغاز میکند و با سازماندهی او، تشکیلاتی که از نظر شکل سازمان، روابط سازمانی و..... در همه سازمانهای مارکسیستی است پایه‌ریزی میشود این تشکیلات روزنامه‌ای منتشر میکند که برای اولین بار کمونیست نامیده شد، و حتی شش ماه قبل ازمانیفست کمونیستی، «کارگران سراسر جهان متحد شوید».

چندی بعد شرایطی که بر اتحادیه عدالت حاکم بود، این اتحادیه را به دعوت از مارکس و انگلس میکشاند، و آنان نیز پس از تصفیه این اتحادیه از عناصر و جریان‌های غیر پرولتری، بدان پیوسته، از ادغام این دو تشکیلات، اتحادیه کمونیستی پدید می‌آید، تشکیل این اتحادیه، مسلح به اندیشه علمی زمان نقطه عطفی است، زیرا باعث میشود که بین جریان اصیل کارگری و همه جریان‌های دیگر حاکم بر جنبش طبقه کارگر خط فاصلی بکشد. و خود را کمونیستی نامید

زیرا در آن شرایط بقول انگلس «حتی سوسیالیسم هم جنبش بورژوازی و کمونیسم جنبش طبقه کارگر بود.»

اتحادیه کمونیستی، مارکس و انگلس را مأمور نوشتن مانیفست (بیاننامه) کمونیستی میکند که نوشتن و پخش آن تنها کمی پیش از قیام سرتاسری ۱۸۴۸ صورت میگیرد.

تشکیل اتحادیه کمونیستی، در حقیقت حاصل تجربیات کمی کارگران در سالهای پیش است. و این حرکت کیفیت جدیدی است بعد از آن همه تجربیات کمی. زیرا این اتحادیه برای اولین بار زیر رهبری عناصر طرفدار طبقه کارگر، فعالین طبقه و درجهت اهداف و خواستههای طبقاتی این طبقه بود و با اندیشه انقلابی پرولتاریا، سوسیالیسم علمی نیز مسلح بود.

انقلاب ۱۸۴۸

زمان کوتاهی پس از انتشار مانیفست کمونیست، انقلاب ۱۸۴۸ چون طوفانی همه اروپا را از انگلیس تا لهستان دربر میگیرد. در این انقلاب سرتاسری، همه جای اروپا عنصر آگاه جنبش کارگری در میان پرولتاریای بیباخته اما متشکل نشده دیده میشود.

در این انقلاب که طغیان کارگران علیه شکست سالهای ۳۰ و ۴۰ است طبقه کارگر فرانسه در پاریس تنها با هدایت خشم انقلابی و کینه طبقاتی باچنان خروشی بپا میخیزد که در دربار امپراطور روس هم وحشت میآفریند و امواج پر قدرت این خیزش انقلابی، آلمان، لهستان و سایر کشورهای اروپائی را دربر میگیرد و باعث تحولات اجتماعی میشود. اما بعلت بی‌سازمانی و بی‌تشکیلاتی، باز هم طبقه کارگر سرکوب میشود و قیامها در همه جا مورد تهاجم ارتجاع قرار میگیرد. کمبود تشکیلات خاص کارگری چنان برجسته بود که مارکس نوشت «این شکست انقلاب نبود، شکست زوائد سختی بیش از

انقلاب بود، شکست اشخاص، توهمات و تصورات و طرح‌هایی بود که حزب انقلابی قبل از انقلاب فوریه از قید آنان آزاد نبود و رهائیش از این قید نه مرهون پیروزی فوریه، بلکه حاصل یک سلسله از شکست‌ها می‌توانست باشد.»

ویراستی شکست فوریه پایه پیروزی جریانات اصیل جنبش کارگری در آینده بود.

شکست فوریه همراه با رونق اقتصادی سالهای ۵۰ و سرکوب شدید بعد از شکست، به جریانات اکونومیستی و غیر پرولتری فرصت نشوونماداد و در مقابل اتحادیه‌های انقلابی، بیشتر مخفی و زیرزمینی شدند. مارکس در مقابل این جریان با اشاره به بحرانهای ادواری سرمایه‌داری طغیان دیگری را پیش‌بینی میکرد.

در این سالها جنبش چارتریسم بعلت رشد صنعت و نیاز روزافزون به کارگر، مهاجرت نیروی کار عمده انگلیس به آمریکای شمالی و انشعابات متعدد در درون جنبش، دچار ضعف و حتی مرگ شده. جنبش تردید دیونیونی، بعلت کمبود کارگر و رقابت کارفرمایان باهم برای جذب کارگر و لذا توجه نسبی به خواسته‌های آنان، به رشد کمی دست یافت اما از نظر تکاملی در سطح خواسته‌های صنفی متوقف ماند.

بحران اقتصادی سال ۵۷، منجر به بیکاری عظیم سال ۵۸ به بعد و در نتیجه سوء استفاده کارفرمایان از لشکر بیکاران شد. اعتصاب عظیم کارگران ساختمانی بعلت بیکاری و دست از کار کشیدن و پشتیبانی سایر کارگران از آنان بعنوان اولین برخورد کار با سرمایه، بعد از نیمه مخفی شدن اتحادیه‌های انقلابی دومین قدم در تکامل جنبش کارگری محسوب میشود.

آنچه که در سالهای ۶۰ اتفاق میافتد مثل بیکاری صدها هزار نفری در اروپا بعلت جنگ داخلی آمریکا و همچنین یورش سرکوبگرانه به لهستان منجر به ایجاد کمیته‌های کارگری برای کمک به پرولتاریای بیکار شده و حمایت از زحمتکشان لهستان میگردد، و

این کمیته‌ها برای اولین بار بدون حضور عناصر بورژوازی تشکیل میشود، این بحران‌ها، پرولتاریا را بیدار کرده، بدون هسته‌های انقلابی متمرکز میکند، و تحت تأثیر تبادل افکار و تجربیات توسط نمایندگان پرولتاریای سراسری اروپا، اندیشه وحدت سراسری جنبش کارگری در مقابل وحدت سیستم سرمایه‌داری در کارگران پدیدار میشود. و کار به تشکیل انترناسیونال اول میکشد که در مدت نه سال عمر خود در جهت پالودن نهضت کارگری از جریان‌ات لاسالی، پرودونی، با کونیستی و غیره عمل کرده به گسترش هسته‌های اصیل انقلابی کمک میرساند.

اما ایجاد یک جریان کارگری کمونیستی، نه کاری بود چنان خرد و از اینرو باغرش توپخانه کمون پاریس، قسمت‌های پوسیده آن درصم میریزد، و با زلزله ایجاد اولین حکومت کارگری و بطلت شرکت عناصر انقلابی انترناسیونال (برهبری مارکس) در جریان کمون ورهبری آن، عناصر غیر انقلابی از انترناسیونال خارج شده، چندی بعد، عمر بین الملل اول نیز بسر میرسد.

کمون پاریس:

قیام ۱۸۷۱ پاریس در شرائطی بوقوع پیوست که بقول انگلس «پرولتاریا هنوز قادر به حکومت بفرانسه نبود ولی بورژوازی هم هم دیگر قادر به این کار نبود.» در ۱۸۶۹ کارگران فرانسه، بدنبال انقلابی ناتمام ۱۸۴۸، در شهرکریزو دست به طغیانی انقلابی علیه سرمایه‌داری فرانسه زده، حکومت گنبدیده ناپلئونی را به نبردی رویاروی فرا میخوانند. ناپلئون برای منحرف ساختن مبارزه ملی و طبقاتی داخل کشور، باپروس همسایه خود به جنگ برمیخیزد اما امپراطوری او قلعه‌ای ویران بود که تنها احتیاج به یک لگد برای فروریختن داشت. زیرا کارگر و زحمتکش فرانسوی در صفوف

ارتش از جان و دل برای او نمیکشید. از اینرو ارتش فرانسه شکست خورد و پروس تا دروازه‌های پاریس پیش آمد. اما سرمایه‌داران فرانسوی، برای حفظ سرمایه و سرمایه‌داری با دولت بظاهر دشمن اما خود از در دوستی درآمده، با تشکیل دولت به اصطلاح دفاع ملی (بقول لنین خیانت ملی) و بکمک پروس به سرکوبی وحشیانه جنبش درحال اوج کارگران پرداخت. کارگران با درک این شرائط که برای آزاد کردن طبقه خود باید وطن را آزاد کرد، با تشکیل کمیته مرکزی گارد ملی، به بسیج توده‌های رزمنده زیر رهبری کارگران مبارز اقدام کرد و به جنگی رویاروی بادشمن طبقاتی و ملی و با دوهدف یعنی رهائی فرانسه از یوغ پروس و رهائی طبقه از دست سرمایه‌داری دست زد. کارگران همراه با دیگر اقشار و نیروهای همپیمانان در اولین جنگ چنان شکستی به ارتش پیروز شده پروس وارد ساخت که باعث وحشت دولت سرمایه‌داری داخلی گردید و بدین ترتیب با صف آرائی نیروهای دوطرف، جنگ طبقاتی در فرانسه شعله کشید. طبقه کارگر طی نبردهای پرشور و حماسه‌آفرینی گام به گام به پیروزی نزدیک میشود و سرانجام پاریس را از پلیدی وجود سرمایه‌داران حاکم پاک کرده با تکیه بر ارتش مسلح خویش دولت و ارتش دست نشانده سرمایه‌داران را درهم میشکند و اولین حکومت کارگری در تاریخ جهان را برپا میدارد. در همان زمان مارکس به آنان هشدار میدهد که «تحت تأثیر خاطرات ملی ۱۸۹۲ قرار نگیرند و تشکیلات اساسی طبقه خود را بوجود آورید.» موج انقلاب سراسر فرانسه را دربر میگیرد و در پاریس ماشین حکومتی درهم میشکند و از آنجا که به معنی واقعی کلمه انقلاب شده بود، بجای نهادهای قبلی سازمانهای جدیدی مبتنی بر نیازهای زحمتکشان در خدمت آنان ایجاد میگردد. اداره بسیاری از کارخانه‌ها به شوراهای کارگری سپرده میشود، بسیاری قرضهای زحمتکشان بخشیده میشود، زمان بازپرداخت دیگر وامها بسیار طولانی میشود، با کشیشان این همدستهای سرمایه‌داران و منادیان خرافات و ارتجاع تصفیه حساب

میشود و فرهنگی نوپا بازنویسی کامل کتابهای درسی پایه‌ریزی میشود و بدین ترتیب بسیاری از بقایای سرمایه‌داری با تهر انقلابی و دیکتاتوری کارگری از میان میرود.

اما ارتجاع و استثمارگران، هرگز بسادگی دست از منافع خود برنمی‌دارند، از اینرو با توطئه‌های فراوان، با بسیج همه نیروهای داخلی و خارجی به طرف پاریس هجوم می‌آورد. کارگران پاریس، زن و مرد در کنار هم، با قلبی آکنده از عشق به حکومت کارگری و سرشار از کینه طبقاتی در مقابل آنان می‌ایستند و تا آخرین دم با فریاد «زنده باد حکومت کارگری» از دولت خود پشتیبانی میکنند و تصرف هر سنگر کارگران برای سرمایه‌داران بقیمت بسیار گزافی ممکن میگردد.

پاریس توسط صدها هزار نفر پروسی و مزدور سرمایه‌داران داخلی محاصره میشود و حتی راه ورود غذا را میبندند. در این روزها مارکس نوشت: «در صورتیکه پاریس شکست بخورد، مبارزه فقط به تأخیر خواهد افتاد. پرنسیب‌های کمون ابدی بوده و نمیتوانند از میان برده شوند، و دوباره جای خود را باز خواهند کرد تا بالاخره طبقه کارگر آزاد گردد». اما بهر حال هجوم ددمنشانه نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی، کمون را از پامیاندازد و ژاندارمهای اروپا، پاریس آزاد شده را دوباره اشغال میکنند و به سرمایه‌داران ورسای تحویل میدهند. اما فکر کمون و راه کمون و بقول مارکس پرنسیبهای کمون برجای ماند. بطوریکه ۱۵ سال بعد از کمون، و بارشد جنبش کارگری اروپا، انگلس نوشت «خشن‌ترین اقدامات برای ممانعت از پیشروی پرولتاریا فقط رژه‌پیروزی ماراتسریع خواهد کرد. دشمن مبارزه میکند و محکوم به آنستکه بفتح ما مبارزه کند و این کار را آنقدر خوب و کامل انجام داده که امروز از سینه هزاران کارگر از پرولتاریای معادن کالیفرنیا و اطراف آویرون (فرانسه) گرفته تا کارگران تبعیدی معادن سیبری این فریاد برمیخیزد زنده باد کمون! زنده باد اتحادیه انترناسیونال کارگران»

علل سقوط کمون:

- ۱- نواقص تشکیلاتی: پرولتاریا علیرغم هشدار مارکس تشکیلات حکومتی خاص خود را برپا نکرد و در حکومت با اقلیت دیگر شریک شد.
- ۲- شیوه دفاعی، نفوذ نکردن در مناطق دیگر و در ارتش پروس.
- ۳- دهنشی و وحشیگری بیش از حد ارتجاع (دادگامی تا ۵ سال بعد به تعقیب و کشتار رزمندگان ادامه میداد و در اولین روزهای شکست ۳۰-۲۰ هزار نفر را در خیابانها کشتند.

درسهای کمون:

- ۱- خوش‌قلبی پرولتاریا که سعی کرد بجای نابودی، دشمن را تحت تأثیر اخلاقی قرار دهد.
 - ۲- شناخت چهره بورژوازی - دیدیم که بورژوازی لیبرال میشود، رادیکال و جمهوریخواه میشود و در موقع لزوم خیانت میکند و هزار هزار در خیابان و زندان میکشد.
 - ۳- نیاز به تشکیلات مستقل پرولتاریا برای پرورش کادر اداره کننده و اداره حکومت.
 - ۴- اداره و ادامه مبارزه طبقاتی بجای فقدان برنامه روشن حکومتی. پرولتاریا دست سرمایه را در مهاجرت کوتاه نکرد - مثلاً بانکها را دست نزد.
 - ۵- در هم شکستن قدرت و ماشین حکومتی - پرولتاریا به ورسای حمله نکرد و لذا امکان داد که بخشی از ماشین قدرت ارتجاع باقی بماند و عمل کند.
- باتوجه به درسهای و آموخته‌هاست که بقول لنین «جنبش امروزی همگی ما بر شانه کمون بنا شده است» اما بزرگترین درس کمون بقول لنین اینستکه ما آموختیم «چنانچه کارگران در موقع حمله وارد دسته ورسای (...) بدون مبارزه سلاح خود را بر زمین می‌گذاشتند (...)» دلسردی حاصل از آن بمراتب بیشتر از ضررهائی بود که طبقه کارگر بخاطر مبارزه برای دفاع مسلحانه از سلاح خود مجبور به تحمل آن بود. هر قدر هم قربانیهای کمون زیاد بوده باشد، مع الوصف

اهمیتی که این کار برای مبارزه مجموعه پرولتاریا دارد، اثر آنرا خنثی میکند.»

بین‌الملل دوم:

در ۱۸۸۹ کوشش دیگری برای ایجاد یک انترناسیونال پرولتری، منجر به ایجاد بین‌الملل دوم کارگران، با عضویت احزاب متعدد کارگری سراسر اروپا شد. اما این بین‌الملل در حقیقت تجمع احزاب سوسیال دمکرات عصر امپریالیسم، عصر شروع غارت کشورهای دیگر و عصر رفاه نسبی پرولتاریای کشورهای صنعتی بود عصر احزاب پرولتری که غالب اعضایشان اریستوکراسی کارگری بودند.

آنچنانکه کائوتسکی مرتد نیز میگوید: احزاب بین‌الملل دوم ابزار صلح‌اندنه ابزار جنگ و بهمین جهت هم بود که آنها هنگام جنگ و دوره قیامهای انقلابی پرولتاریا قادر به تشبث اقدام جدی نگردیدند. اینان گرچه خود را بین‌الملل کارگری میدانستند، وگرچه پرولتاریا در زیر هجوم سرمایه‌داری متمرکز میدیدند، اما چیزی جز شرکت در دولت مورد نظرشان نبود وگرچه انترناسیونال شعارشان بود، در لحظه لازم، ناسیونالیست‌های دوآتشه شدند، وگرچه در حرف سوسیالیست بودند، اما در عمل در لحظه وقوع جنگ امپریالیستی اول، امپریالیست بودند.

در آنجا حزب پرولتری به معنی واقعی وجود نداشت بلکه گفته استالین «در دوره سیادت اپورتونیستهای بین‌الملل دوم، تشکیلات اساسی سیاسی پرولتاریا حزب نبود، بلکه فراکسیون پارلمانی بود (...). یکی از ضمايم وعناصر تابعه فراکسیون پارلمان بود...» واز اینروست که لنین، این پیشوای کبیر پرولتاریا در عصر سرمایه‌داری متمرکز، برای ایجاد حزب پرولتاریا در این شرائط تاریخی، یعنی در عصر امپریالیزم میکوشد، باکوبیدن همه جریانات

انحرافی، با دور کردن همه جریانات غیر مارکسیستی و غیر پرولتری از جنبش طبقه کارگر، حزب طبقه کارگر در عصر امپریالیزم، حزب بلشویک را پایه‌ریزی میکند. با این اعتقاد که «باداشتن رفرمیستها و منشویکها در صفوف خود، پیروزی در انقلاب پرولتاریائی غیرممکن و نگاهداری آن محال است.»

تشکیل حزب بلشویک:

تشکیل حزب بلشویک دومین حرکت کیفی (بعد از بوجود آمدن اتحادیه کمونیستی) در روند تشکیل سازمان سیاسی طبقه کارگر است. بعد از تجربه تشکیل «اتحادیه» توسط مارکس و انگلس و با بهره‌گیری از تجربیات و مبارزات سازمانهای کارگری یا مدعی رهبری طبقه کارگر در طول نیم قرن، لنین آموزگار دیگر پرولتاریا، حزب طراز نوین طبقه کارگر روسیه را در ایجاد اولین دولت کارگری سازمان یافته و سامان یافته جهان رهبری مینماید.

مراحل سیر جنبش سوسیالیستی در روسیه:

لنین خود این مراحل را به چند دوره تقسیم میکند و معیار تقسیم‌بندی، رابطه جریان آگاه سوسیال دمکراسی با جنبش طبقه کارگر است.

۱- دوره اول (۹۴-۱۸۸۴) که حدود ده سال را دربر میگیرد و دوران «سوسیال دمکراسی بدون جنبش کارگری است، دوره تحکیم و پیدایش تئوری و برنامه سوسیال دمکراسی (...) که بعنوان یک

حزب سیاسی دوران تکوین جنبینی خود را می‌گفراند.» کار عمده در این دوره مبارزه با جریان نارودنیکی- ولونتاریستی است کسانیکه معتقد بودند جدا از طبقه وبدون احتیاج به وجود طبقه کارگر از طریق ترور فردی رهبران حکومتی، میتوان حکومت سوسیالیستی را بنیان گذارد. بگمان اینان پرولتاریا نقش پیشاهنگ ندارد ولذا ضرورتی هم بوجود پرولتاریا ودر نتیجه گذار از مرحله سرمایه‌داری نیست. اما گروه رهائی کار که در آن دوره پرچمدار گسترش وترویج مارکسیسم بود اعتقاد داشت «وظیفه انقلابیون پیشگیری از استقرار سرمایه‌داری نیست که در قدرتشان هم نیست بلکه به آن نیروی انقلابی که از طریق رشد سرمایه‌داری پدید می‌آید - پرولتاریا تکیه کردن وبه تشکیل حزب کارگری خاص آن یاری دادن است.»

۲- دوره دوم (۹۸- ۱۸۹۴) که سه تا چهارسال را دربر میگیرد و در طی آن «سوسیال دمکراسی بعنوان یک جنبش اجتماعی، بعنوان نشانه اعتلای جنبش توده‌های مردم و بعنوان یک حزب سیاسی پای به عرصه وجود مینهد، این دوران دوره کودکی وبلوغ است.» در این دوره این دو جریان جدا ازهم کارگسترش تئوریک اصول سوسیال دمکراسی وجنبش خودبخودی طبقه کارگر بهم گرمخورد وعلاقه به مبارزه‌پیگیر علیه اصول ارتجاعی نارودنیکی ولذا رفتن به میان طبقه کارگر همه روشن‌فکران انقلابی را دربر میگیرد. در ۱۸۹۵ با متحد شدن محفل‌های مارکسیستی، لنین اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر را بعنوان زیربنای ایجاد حزب کارگر پدید می‌آورد وخود به مبارزه بی‌امان تئوریک علیه نارودنیکیها وکوشش برای تصحیح انحرافات پله خانف پرداخت به جنبش طبقه کارگر نشان میدهد که دوستان و دشمنان خلق چه کسانی هستند.

«سوسیال دمکراتهائی که در مکتب مبارزاتی این سالها پرورش یافته بودند به جنبش کارگری روی می‌آوردند بی آنکه ولو یک لحظه تئوری مارکسیسم را که با پرتو فروزان خویش روشنی‌بخش راه

آنان بود ونیز وظیفه سرنگون ساختن سلطنت مستبده را از یاد ببرند» حاصل تلفیق این دو وظیفه سوسیالیستی ودمکراتیک ، تشکیل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در ۱۸۹۸ است که «برجسته‌ترین ودرعین‌حال آخرین عمل سوسیال دموکراتهای این دوران بود.»

۲- اما بعلت فقدان مرکزیت واحد درمحافل سوسیال دمکراتیک واتحادیه‌های کارگری وعدم وحدت ارگانیک این اجتماعات، ونفوذ برنشتانیسم (منادی گرایشهای اکونومیستی) زمینه برای رشد و توسعه جریان اپورتونیستی اکونومیسم فراهم شد وپیشانی در محافل سوسیال دمکراسی را پدید آورد. واین دوران سوم است از سال ۹۸ که «دوران تشتت تلاشی ونوسان از یکسو به سوی دیگر است» واین درحالی است که جنبش خودبخودی طبقه کارگر همچنان به پیش میرود وهرروز اوج تازه‌ای میگیرد. لنین که میدانست گسترش واستحکام مارکسیسم بدون برداشتن سد جریانات انحرافی غیر ممکن است، مبارزه قاطعی علیه برنشتانیسم براه انداخته و برای درمان درد نفوذ اکونومیسم بعنوان تظاهر اپورتونیسم و دنباله‌روی از جنبش خودبخودی در تئوری پراتیک وتشکیلات در جنبش سوسیال دمکراسی، تشکیل حزب از عناصر حرفه‌ای و پیشتازان طبقه کارگر را راهحل عبور از دوره سوم میدانند ومبارزه علیه اکونومیسم، تروریسم ومارکسیسم علنی دنباله‌رو جنبش خودبخودی را ادامه میدهد. وبدین ترتیب درحالی که مسئله ضرورت حزب بمثابه ستاد رزمنده پرولتاریا در طول دودهه، آسی از ذهن مارکسیستهای روسی دور نمیشود، به ایجاد حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه موفق میشوند زیرا اعتقاد داشتند که «پرولتاریا دارای یک سلسله سازمانهای دیگرهم هست که بدون آنها نمیتواند با سرمایه مبارزه موفقیت‌آمیز داشته باشد. اتحادیه‌های کارگری (....) اما حزب عالیترین شکل سازمان طبقاتی پرولتاریا است» (استالین).

در آن دوران لنین مبرمترین وظیفه را در زمینه تشکیل حزب پرولتری، انتشار روزنامه‌ای میدانست که بسردبیری خود او منتشر شد (ایسکرا). او در این روزنامه با گروه‌های مختلف تماس برقرار ساخت و آنرا سنگر دفاع از اصول مارکسیسم و آتش باریدن بر سر جریان‌های انحرافی ساخت و از این طریق صف انقلابیون را از غیر انقلابیون جدا کرد زیرا معتقد بود «برای آنکه متحد شویم باید نخست مرزها را با قاطعیت و صراحت تمام مشخص کنیم در غیر این صورت اتحاد چیز موهومی است که بر تشنگت مایرده میکشد و مانع برانداختن آن میشود» در ۱۹۰۳ دومین کنگره حزب س.د.ک.ر تشکیل میشود و برنامه انقلابی حزب پرولتری اصیل را تصویب میکند به حزب خصلت پرولتری داده و نقش آنرا در جنبش کارگری مشخص مینماید و بر خلاف تمامی احزاب سوسیال دمکرات غربی به دیکتاتوری پرولتار و همومنی طبقه کارگر اشاره میکند. اما وجود عناصر اپورتونیست در داخل حزب باعث میشود که در کنگره سوم (۱۹۰۵) حزب س.د.ک.ر بدو حزب تقسیم شود، بلشویک به رهبری لنین و حزب سازشکاران دنباله‌روها و فرصت‌طلبان بنام حزب منشویک (اقلیت).

لنین مبانی سازمانی تشکیل حزب بلشویکی را بر اساس وحدت تئوری و برنامه - تاکتیک و اصول سازمانی مشخص کرد و این سازمان انقلابی است که موفق میشود طبقه کارگرواقشار و گروه‌های انقلابی دیگر روسیه را رهبری کرده ۱۲ سال بعد دیکتاتوری پرولتاریا را پایه‌ریزی کند.

اصول حزب بلشویک:

۱- مارکسیسم - لنینیسم از اصول اولیه حزب است زیرا «بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد و نقش پیشرو را فقط حزبی که

تئوری پیشرو دارد میتواند ایفاء کند» مبارزه ایدئولوژیک ضرورت بقای حزب است و در مبارزه ایدئولوژیک، پرولتاریا وقتی پیروز میشود که به تئوری م - ل وفادار باشد و هرگونه ایدئولوژی بورژوائی را در جنبش کارگری با قاطعیت افشا کند زیرا فقط مسئله بدینسان میتواند مطرح باشد: یا ایدئولوژی بورژوائی، یا ایدئولوژی سوسیالیستی، میان این دو چیزی وجود ندارد. (لنین) و باید دانست مارکسیسم در جریان مبارزه ایدئولوژیک از آنرو رشد یافت که «اختلاف نظرها را نپوشاند و به نیرنگ دیپلماتیک دست نهد».

۲- حزب باید پخش پیشرو و متشکل و رزمنده طبقه کارگر باشد تا بتواند نقش پیشاهنگ را بازی کند و «باید بتواند آنچنان روابط سازمانی برقرار سازد که سطح معینی از آگاهی را تا همین کند و آنرا پیوسته ارتقاء دهد».

۳- شرایط عضویت: «عضو حزب در برابر حزب مسئول و حزب در برابر هر عضو مسئول است» بنا بر این عضو حزب کسی است که عاوه بر پذیرش برنامه حزب، از نظر مادی حزب را حمایت کند و در ارگانهای آن فعالانه شرکت دارد. این باعث میشود که عناصر اهل حرف از عناصر اهل عمل جدا شوند زیرا «اگر یک نفر اهل عمل عضو حزب باشد بهتر است تا دهنش اهل حرف چنین عنوانی را بر خود نهد، نیرو و قدرت کمیته مرکزی، استحکام و پاکیزگی حزب، اینست جان کلام».

۴- وحدت عمل اعضای حزب: در برتو تشکل اعضای حزب آکامترین عناصر طبقه کارگر و استقرار یک انضباط آهنین ممکن است پس وجود حزب بلشویکی با تشکیل فراکسیون و گروه‌بندی همساز نیست در این رابطه حزب اصل انتقاد و انتقاد از خود را میپذیرد زیرا همکاری درون حزبی فقط از این طریق تحقق یابد. و این درحالی است که حزب پذیرش اصل سانتراالیسم را نیز از اعضای خود میخواهد. پس حزب باید از عناصر تشکیل شود که دستکم حداقل تشکل را قبول داشته باشند.

۵- اعتقاد به انترناسیونالیسم: سرمایه یک نیروی بین‌المللی است، برای پیروزی بر آن اتحاد بین‌المللی کارگران پیوند برادری بین‌المللی کارگران ضروری است (...). ما انترناسیونالیست هستیم».

اما باید توجه داشت که انترناسیونالیسم در کردار یعنی کوشش فداکارانه برای پیشرفت جنبش انقلابی و بیکار انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی ایدئولوژیک و معنوی و مادی از همین بیکار در همه کشورها، به هیچ وجه به معنی دنباله‌روی، تابعیت و فرمانبرداری از حزب دیگر نیست، زیرا استقلال نیز از اصول اولیه حزب بلشویکی و همه احزاب لنینی است.

مقاله سوسیالیسم را با درکی ناقص و پراشتباه به خواننده معرفی میکنند.

مثلا ضمن یکی دانستن کمونیسم با سوسیالیسم و نیهیلیسم، درباره عقاید اینان مینویسد «اصل مقصود این گروه آنستکه فقرا و عمله را در کل اموال مردم مشترک سازند و از اینراه معیشت و سعادت حال فقرا ورنجبران را خاطرجمعی بدهند و(.....) در میان همه مردم اشتراک عمومی حاصل گردد» و در تاریخچه این جنبش اشاره میکند که «خلاصه از آن به بعد این سودا در سر تنگدستان شوروی انداخته، رفته رفته چنانکه درفرانسه شیوع یافته بود(....) در سایر بلاد اروپا نیز در میان گروه عمله وکارگران شهرت و رواج یافته است.»

دراین مقاله مولف ضمن سیری در تاریخ ایران، عقاید کمونیستی جدید را ادامه عقاید مزدکیان و اسماعیلیان و در نتیجه برپایه اشتراک مال وزن میداند و همان اتهام ناجوانمردانه‌ای را که درطول تاریخ برقیام ستمکشان علیه ستمگران وارد ساخته‌اند و مارکس و انگلس در مانیفست بآن جواب داده‌اند به اینان هم وارد میکند. اما در عین حال در اشاره به تفاوت ایندو فکر قدیم و جدید مینویسد «اینها مانند گذشتگان برای بهم‌زدن ادیان و مذاهب عزمی ندارند و مقصودشان این است که روی زمین به منزله یک خانه است. اهل آن اهل یک خانه و اولاد یک پدر و مادرند، همه برادروار زندگی کنیم به عزت و افتخار و وسعت روزی و کمی زحمت عمر بگذرانیم. دیگر نه شاه خود رای لازم داریم نه حکومتهای مستبد. این قدر هم که تشون و اسپاب جنگ که دولت‌ها برای خراب کردن خانه‌های یکدیگر و کشتن ابنای بشر ترتیب میدهند و روز بروز اسباب آدمکشی را ترقی داده بی جهت و سبب کرورکرور بنی آدم را بی هیچ گناهی فدائی خیالات و هوای نفسانی خود میکنند و مبالغی پول ملت را در اینراه صرف میکنند هیچ یک از اینها لازم نیست. ترتیبی باید داد که مردم در کمال فراغت و آسودگی باهم الفت و رزند و برادروار راه

بخش دوم

سیر جنبش‌های خودبخودی آگاهانه در ایران

سیر جنبش آگاهانه و خودبخودی در ایران ما مراحل رشد و حرکت اندیشه مارکسیسم و پیدا شدن ضرورت و فکر تشکیل حزب در ایران را به چند مرحله تقسیم میکنیم و به توضیح هر مرحله میپردازیم.
۱- مرحله اول ۱۲۸۳ تا ۱۹۰۴ (۱۲۹۵ تا ۱۹۱۶): مرحله نفوذ و آشنائی با اندیشه سوسیالیسم و تشکیل محافل برای گسترش این نفوذ.

۲- مرحله دوم ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) تا ۱۳۱۰ (۱۹۳۱):

یک جنبش خودبخودی ضعیف با عنصر آگاه (حزب) پیوند میخورد و در جریانات سیاسی شرکت میکند.

۳- مرحله سوم ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲: اوجگیری، وسعتیابی و تشکل طبقه اما زیر رهبری یک حزب غیر پرولتری.

۴- مرحله چهارم ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲: پراکندگی، فقدان تشکل- افزایش کمی در طبقه- درس‌گیری از شکست‌های گذشته و در همان حال هجوم پلیس و سرمایه وابسته.

۵- مرحله پنجم ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۸: مرحله پیدایش حرکت نوین در متن شرائط جدید اجتماعی ایران

اولین اطلاع از سوسیالیسم، مقاله روزنامه اختر استانبول است که روزنامه ایران در سال ۱۳۵۹ تجدید چاپ شده است در این

روند و گذراتشان به ننگی و خواری نشود، پس دیده میشود که علی‌رغم ایراد اتهامات و بیان مطالب نادرست از تاثیر مثبت روی ذهن روشنفکران و زحمتکشان خالی نبوده است. حاملین افکار سوسیال دموکراسی.

- ۱- کارگران انقلابی ایران در معادن نفت و مراکز صنعتی قفقاز.
 - ۲- روشنفکران ایرانی فارغ‌التحصیل اروپا و روسیه تزاری.
 - ۳- سوسیال‌دمکراتهای انقلابی روس در ایران.
- در سال ۱۹۰۴ سوسیال‌دمکراتها در باکو انجمن همت را پایه‌ریزی کردند که سال بعد، تبدیل به حزب سوسیال‌دمکرات ایران شد که ترکیبی از کارگران مهاجر و روشنفکران داشت با اساسنامه زیر.
- ۱- مالکیت زمین از آن دهقانان روی زمین.
 - ۲- هشت ساعت کار در روز.
 - ۳- دولت باید از کار افتادگان سرپرستی کند.
 - ۴- تهیه مسکن مناسب و ارزاق برای زاغه‌نشینان.
 - ۵- تصاعدی بودن مالیات و بخشش آن به بی‌چیزان.
 - ۶- لغو گمرک از مواد مایحتاج فقرا.
 - ۷- تأسیس مدارس.

۸- آزادی اجتماعات- بیان قلم، سندیکا، آزادی اعتصاب (.... آزادی تعطیل یعنی عمله و مزدور هرگاه خواسته باشند متفقاً جمع شده محض پیشرفت مطالب خود در خصوص

شعبه این تشکیلات بنام مرکز غیبی و دسته مجاهدان در تبریز بوجود آمد و در راهبری انقلاب مشروطیت نقش داشت شعباتی در مشهد، اصفهان، رشت و تفلیس با مرکزیت باکو ایجاد و شروع بکار کردند.

در ۱۹۰۴ حیدر عموغلی حوزه اجتماعیون عامیون را در تهران تشکیل داد که بیشتر از روشنفکران تشکیل شده بود او خود از فعالین در میان کارگران ایرانی قفقاز بود. اینان در انقلاب مشروطیت نقش ثوریک و عملی داشتند و به خصوص از نظر آگاهی دادن و آینده‌نگری

چنانکه به هنگام انقلاب مشروطیت حزب، س - د ایران به مردم کشور نوشت «سوسیال دموکراسی بود که مشروطیت را گرفت، دفاع تبریز را سازمان داد و در آن هنگام که استبداد خود را در همه جا پیروزمند میدانست و در صفوف آزادی خواهان یاس و ناامیدی حکمفرما بود لشکرکشی را به تهران تهیه دید و در همین پیام از مردم خواست که زیر پرچم این حزب علیه حکومت و قوای خارجی مبارزه کنند و انقلاب را خاتمه یافته تلقی ننمایند. وعده‌ای از فعالین این جنبش بعدها بایه‌گذار حزب عدالت و کمونیست ایران شدند.

اسنادی حاکی از فعالیت سیاسی و مباحثات ثنوریک بر سر مسائل ایران، و حتی رهبری اعتصاب کارگران و زحمتکشان در تبریز، توسط سوسیال‌دمکراتها در دست است و در مورد نقش و وظیفه تاریخی این محافل، خود نوشته‌اند که اینان «تبلیغ ایده‌های مارکسیسم را هدف خویش قرار داده‌اند، در اینمورد از سه محفل سوسیال‌دمکراتیک، در جوار کارخانجات چرمسازی تبریز اطلاع داریم که از گروهی گرجی ارمنی و قفقازی تشکیل شده، بکار ثنوریک میپرداختند. و در اینمورد حتی با پله خانف و کائوتسکی مکاتبه داشتند و سئوالات ثنوریک خود را با اینان مطرح میساختند و گاه این پاسخها را رد میکردند! مثلاً وقتی که از کائوتسکی پرسیدند که سوسیال دموکراسی ایران آیا باید در انقلاب آینده ایران بطور مستقل عمل کند یا در کنار بورژوازی و او جواب داده بود در جبهه‌ای در کنار بورژوازی، این محفل سی‌نفره با ۲۸ رأی در مقابل دورای این نظریه را رد کردند و پاسخ نادرست را تشخیص دادند.

و مثال دیگر در ۱۹۰۹ گروه س - د رشت دست به ترجمه مانیفست زد که ناتمام ماند. در ۱۹۰۹ حزب‌دمکرات ایران تأسیس شد که بعضی از بانیان آن قبلاً عضو سوسیال‌دمکرات بودند (سلیمان- میرزا اسکندری) ولی باخواستهاییکه بیشتر بیانگر خواستهای طبقاتی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی بود (نظام وظیفه، بانک کشاورزی، اصلاحات ارضی) توانست موفق به ایجاد فراکسیونی

۲۸ نفره در مجلس دوم بشود. با همه اینها در ارگان این حزب - ایران نومطالب مارکسیستی نوشته میشد و به معرفی بانیان سوسیالیسم تخیلی و علمی و کتاب سرمایه میبردازد. از جمله در شماره ۱۱ خود درباره مارکس مینویسد «از جمله مؤسس سوسیالیسم (اجتماعیت علمی) کارل مارکس مشهور میگوید «انقلاب قابله هیئت‌های اجتماعی است (...). هیچگونه تجدد اقتصادی - سیاسی و اجتماعی بدون انقلاب صورت خارجی پیدا نمیکند...» در این نشریه گاه میکوشد تا اصول م - ل را با شرایط ایران منطبق کند و به راه حل برای مشکلات اجتماعی برسد. در این سالها - تشکیلات و اندیشه سوسیال دموکراسی، رشد کرده مسائل جدیدی مثل سیستم جهانی سرمایه‌داری، پیوند جهانی کارگران و غیره مورد نظر قرار میگیرد. مثلاً در رابطه با بازگشت محمدعلی میرزا و کمک‌خواهی از بین‌الملل سوسیالیستها اعلامیه‌نی میدهد.

«ما دشمنان پرجوش و خروش دزدان غارتگر بین‌الملل (...). اگر در این روزگاران غم آوروزن‌زا برای کامیاب شدن بمقصود از کارگران اجتماعيون بین‌المللی استمداد نجوئیم از چه عناصری باید استعانت کنیم، فقط صف کارگران دوستدار صادق و صمیمی تمام ملل مقهوره و حریت‌مائی که آماج سهام خطرات و مهالک میشود، و طرفدار اخوت بین‌المللی و دشمن پرخطر یغماگری اصول سرمایه‌داری در اینجا طرف خطاب است.»

نتیجه جنبش سوسیال دموکراسی:

این جنبش از ابتدا در کنار و تحت تأثیر س. د. (سوسیال دموکراسی) روسیه قرار داشت اما نتوانست پایداری آن رشد کند زیرا پرولتاریای ایران از لحاظ کمی و کیفی بسیار رشد نایافته، ضعیف و فاقد تشکل و آگاهی سیاسی بود. از اینرو س. د. ایران فقط

توانست به جذب عناصر دمکرات پرداخته، خصلت دمکراتیک بخود بگیرد. و رشد جنبه‌های سوسیالیستی آن به شرایط بعدی جامعه موکول گردد.

اما شروع انقلاب مشروطیت باعث رشد، و کسب هویت این جنبش گردید گرچه این جنبش هیچگاه به شکل حزب واحد نبود و شعبات آن مراضامه واحدی نداشتند. بلکه جمعیت‌های دمکراتیک و توده‌ای بودند که زیر شعارهای دمکراتیک اما رهبری سوسیال دمکرات‌ها فعالیت میکردند.

ازینرو جنبش برپایه خواستگاه طبقاتی و ایدئولوژیک خود بعداً تقسیم شد.

۱- عناصر وابسته بورژوازی علی‌بعداً، در اجتماعات و احزابی بشکل حزب دمکرات ایران متشکل گردیدند و هرگز قدمی از خواسته‌های دمکراتیک بیشتر نگذاشتند (سلیمان میرزا - خیابانی...)

- گروهی که برای گسترش سوسیالیسم و اندیشه مارکسیسم فعالیت کردند برزمینه‌های سوسیالیستی به فعالیت‌های دمکراتیک دست زدند و بعداً حزب عدالت را پایه‌گذاری کردند. پس میتوان گفت که جنبش سوسیال دموکراسی، علی‌رغم تشکیل حزب اجتماعيون عاميون، نه پیشقراول و پیشاهنگ طبقه کارگر است، نه از عناصر آگاه و پیشرو طبقه تشکل شده، و نه تشکل تشکیلاتی (سانترالیسم) بدنه سازمانی - ارگانهای مختلف دارد و در نتیجه نمیتواند بعنوان یک سازمان پرولتاری ایران نامگذاری شود.

حزب عدالت: برپایه رشد و نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در بین روشنفکران و رنجبران ایران در جریان مبارزات خلقی دوره انقلاب مشروطیت.

- بعزت احساس فقدان یک سند سیاسی انقلابی برای رهبری جنبش‌های مردم.

- آشکار شدن نقش ترمز کننده عناصر دمکرات (بورژوازی و خرده‌بورژوازی) در جریان پیشرفت جنبش، در ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) و از

عناصر فعال پیشرو و انقلابی حزب اجتماعیون عامیون تشکیل شد. این حزب بزودی در بین کارگران ایرانی نفت باکو و معادن قفقاز نفوذ یافت. و با گسترش شعبات در شهرهای مختلف نوار شمالی ایران بزودی ۶۰۰۰ عضو پیدا کرد.

«بیروقعدالت»، یاری ستمکشان، وحدت‌جهانی کارگران، مبارزه با حکومت مطلقه و ارتجاع را هدف خود قرار داده و کوشید تا ارتش سرخ در ایران پدید آورد. چنانکه چند سال بعد حیدرعمواوغلی در میتینگ بین‌المللی کارگران بطروگراد بمناسبت تشکیل کمینترن (بین‌الملل کمونیستی) میگوید «(....) رفقا! امروز پس از پیروزی انقلاب اکثر ما شما را مانند برادر و دوستان خود حساب میکنیم و برادروار بایستی کمک همدیگر باشیم. رفقای عزیز ما موفق شدیم تاکنون ۱۲۸۰۰ نفر ایرانی را در صفوف ارتش سرخ متشکل کنیم. (....) رفقا بما امکان بدهید تا دوشادوش شما در ردیف شما با دشمنان مشترک مبارزه نمائیم و ما خواهیم توانست تا صد هزار نفر ارتش سرخ ایرانی تهیه نمائیم. (....) در عین حال دستجات تبلیغاتی و پروپاگاندا نیست از راه ایران به هندوستان خواهیم فرستاد و قوای انقلابی ایران با انقلابیون هند متحد شوند. امپریالیسم انگلستان را از بین خواهند برد.»

دومین کنفرانس حزب عدالت، کنفرانس وحدت که با کوشش حیدرعمواوغلی تشکیل شد در ۱۹۲۰ تمامی دستجات متفرق این حزب را بهم پیوست و عمواوغلی گزارشی درباره سیاست امپریالیسم در شرق داد که بنام تزه‌ای حیدرعمواوغلی معروف اند.

حزب کمونیست ایران: فعالیت حزب عدالت، باعث جهت‌گیری علمی‌تر و سمت‌گیری مارکسیستی جنبش چپ در ایران شد از اینرو در کنگره حزب عدالت (که در خرداد ۱۲۹۹ تشکیل شد)، نام این حزب به حزب کمونیست تغییر داده شد. که بنیان‌گذاران آن در جریان مبارزات دودعه گذشته بوده و آبدیده شده و به تئوری مارکسیسم هم دست یافته بودند.

این کنگره، حدود ۲۰۰۰ عضو و سمپات را در برداشت و در بحث آینده جنبش که آیا باید جهت سوسیالیستی داشته باشد یا به تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی و ضد فئودالی بپردازد درگیر گردید.

در این کنگره برنامه حزب چنین اعلام گردید:

۱- سرنگونی تسلط امپریالیسم ۲- مصادره مؤسسات خارجی ۳- حق ملیت‌ها برای تعیین سرنوشت در چارچوب وحدت ملیت‌ها در جمهوری ایران ۴- ضبط املاک مالکان بزرگ و تقسیم میان دهقانان و سربازان انقلابی ۵- اتحاد با شوروی و جنبش بین‌الملل پرولتاری. حزب درباره تحلیل اوضاع ایران بر سر این سؤال قرار گرفته بود که حزب کمونیستی در مقابل نیروهای انقلابی جامعه و لذا درباره مسئله رهبری و شکل انقلاب در ایران باید چه موضعی بگیرد. انقلاب آینده ایران آیا یک انقلاب سوسیالیستی و لذا برهبری حزب کمونیست است یا یک انقلاب دمکراتیک که در آن صورت حزب کمونیست در همکاری با نیروهای مترقی دیگر دست به عمل میزند. در مقابل سؤال دوم استدلال میکردند که نهضت بورژوا دمکراتیک در ایران بیش از ۱۰ سال سابقه دارد و اکنون قدرت حاکمه را بدست گرفته از اینرو باید جنبش کاملا کمونیستی باشد و روی کمونیستی بودن مرحله بعدی انقلاب پافشاری میکردند.

در روابط با کوچک‌خان. با گزارشی که جناح چپ حزب داد، کنگره و حزب زیر نفوذ نظریات جناح چپ قرار گرفت که پیروزی جنبش جنگل و انجام انقلاب بورژوا دمکراتیک را «یکمک خان‌های مختلف، زمین‌داران و اربابان فئودال توهمی دانستند که حزب ناگزیر به مبارزه با آن است» با چنین نگرشی حزب با میرزا کوچک‌خان وارد مذاکره شده با دیگر نیروهای جنگل جبهه متحدی تشکیل داد که عمر آن زیاد نپائید زیرا از یکطرف چپ‌روی اعضای حزب کمونیست، آنارشسیسم احسان‌اله خان، عدم قاطعیت میرزا کوچک خان، هراس نمایندگان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی از

بنیانی شدن جنبش و سکوت در مقابل زحمتکشان بویژه دهقانان و حساسیت آنان نسبت به تبلیغات کمونیستی بویژه در مقابل چپ‌روی اعضای حزب باعث بی‌ثباتی جبهه شد.

تأکید جناح چپ حاکم حزب بر پرولتری بودن انقلاب و تشویق زحمتکشان به انجام اقدامات علیه مالکان متوسط و بورژوازی ملی باعث وحشت و جدائی این اقشار و طبقات شده و میرزا کوچک‌خان را بیش از پیش به موضع محافظه‌کارانه راندند تا حدی که نماینده دولت مرکزی مذاکره کرد که مورد مخالفت شدید جناح چپ انقلابی قرار گرفت، لذا استعفا کرده، به جنگل رفت و باعث از هم‌پاشیدگی جبهه شد.

استعفای میرزا کوچک‌خان باعث قدرت گرفتن جناح چپ و تشکیل «کمیته نجات ملی ایران» با عضویت جناح چپ ح - ک و گروه کرچکی از جنگلی‌ها (رعبری کارگران کشاورزی - خالوقربان...) گردید که برنامه دولت را ۱- سازماندهی ارتش سرخ انقلابی و حمله به تهران ۲- لغو حقوق مالکین و انقضاء ملک الطوائفی ۳- رفع احتیاجات اصلی کارگران شهروده قرار داده و دوشنبه «کمونیست و انقلاب سرخ» برای تبلیغ برنامه وایدنولویژی انتشار داد. خروج کوچک‌خان و نیروهای نظامی طرفدارش از جبهه نیروهای جنگل، ارتجاع و امپریالیسم را شادمانه به تعرض واداشت؛ اما نیروهای انقلابی بازمانده در منجیل به پیروزی عظیمی دست‌می‌یابند که دیری نمی‌پایید و چپ‌روی احسان‌اله‌خان، سرکمیسر دولت جدید - و عجله کردن برای سود بردن از نتایج پیروزی و حمله به تهران، پیروزی بدست آمده را به شکست مبدل ساخت، رشت به تصرف نیروهای دولت مرکزی درآمد و جنبش شکست عظیمی یافت. جناح چپ در تحلیل غل شکست نوشت «متأسفانه حوادث با چنان سرعتی رخ داد که انقلاب ایران قادر نبود زیر فشار نیروهای شاه و بریتانیا دوام آورد و دچار شکست گردید اما در حقیقت حاکمیت اپورتونیسیم چپ، درک غلط از مرحله انقلاب، نشناختن نقش دیگر نیروها و خصلت دمکراتیک و

ضد امپریالیستی جنبش و نیروهای متحد آن، باعث این شکست گردید. شکست برنامه‌های جناح چپ و نادرست بودن آن نظریات، باعث می‌شود که کمیته مرکزی زیر فشار بدنه حزب تغییر کند بدین معنی که سه ماه بعد از آن شکست، پلنوم حزب تشکیل شد و اکثر افراد کمیته مرکزی قبلی را اخراج و گروه دیگری را به کمیته مرکزی وارد میکند و حزب حیات جدید را با دبیر کلی حیدر عمواغلی آغاز میکند. حیدرخان به منظور روشن کردن سیاست و روش حزب در مقابل انقلاب ایران و جنبش جنگل تزهائی ارائه کرده و از تصویب می‌گذراند که در آن تصریح شده بود تاکتیک حزب در مرحله فعلی عبارت است از متحد ساختن همه طبقات از پرولتاریا تا بورژوازی متوسط - برای مبارزه علیه سلطنت قاجاریه و امپریالیسم در ائتلاف با احزاب چپ و رهبران جنبش رهائی بخش ملی. و در آنها به انقلاب کشاورزی و تقسیم املاک تقدم داده شده بود. رهوس این تزهائی چنین است:

۱- ایران در مرحله عبور از شرایط پدر سالاری و فئودالی به سرمایه‌داری است، از اینرو اصرار در اقدامات سوسیالیستی مردود است.

۲- ضرورت اتحاد همه طبقات انقلابی و ضد امپریالیستی، و توافق با کوچک‌خان.

۳- شرکت در مجلس شورای ملی ایران جهت استفاده از تریبون آن برای بردن آگاهی سوسیالیستی بمیان زحمتکشان.

۴- احترام به مذهب.

۵- تشکیل ارتش انقلابی جهت مبارزه با شاه و امپریالیسم.

این حزب که خود را حزب بلشویکی ایران - فرقه اشتراکیون اکثریون ایران می‌خواند، با رهنمودهائی درست و انقلابی که نشانه انطباق خلاق مارکسیسم بر شرایط آنروز مین ماست، به پیش می‌رود. ارزیابی درست این تزهائی درباره شرایط انقلاب، نیروهای شرکت کننده در آن و روش حل مسئله انقلاب و مراحل آن برآستی نمونه درک درست از مارکسیسم لنینیسم است.

عده حزب چنین بیان میشود «حکومتی تشکیل بشود در ایران از خود فترا وزحمتکشان، نه اینکه از دولتمندان ومفتخوران بنظر حزب، تمام طبقات کارگران، عملجات، رعایا وزارعین، کسبه، تجار ومنورالفکران زیر استثمار وستم شدید امپریالیسم ووابستگی آن شاه ومالکین قراردارند» پس بخوبی معلوم میشود که دوره اول انقلاب ایران «انقلاب ملی ودمکراسی» خواهد شد. فرقه اشتراکیون ایران این انقلاب را عمه نوع کمک وصرافی خواهد کرد وکوشش خواهد کرد که در صف این انقلاب دهاتین وزارعین زیاد داخل بشوند چون بالاخره اتحاد واتفاق آنها زیربیرق کامونا خواهدشد» درباره مراحل انقلاب می نویسد «پس از آنکه دشمن عمومی وخارجی رفع شد، وفتح ونصرت انقلابچیان محقق گشت، آنوقت این مبارزه ملی بدل بمبارزه صنفی خواهد گردید» «آنوقت است که صنف عملجات وزحمتکشان بیرق سوسیالیستی را بلند کرده وبرای رسیدن به مقصد اصلی، هرمانع وفرقه که در مقابل باشد رفع کرده، معارضین را محو نموده، وبطرف مقصد اصلی یعنی اساس سوسیالیستی وکمونیستی خواهدراند» وبراستی این نظریات آيا همان انقلاب دمکراتیک توده ای، دمکراسی نوین و گذار بسوی سوسیالیسم نیست؟ درباره نقش ارتش حزب معتقد است «بایستی تشونی که با پول ملت ورسم خوانین جمع شده وامروز محافظت سیاست سرمایه داران خارجی را می کند متفرق کرده ودرعوض آنها لازم است عموم زحمتکشان و زارعین را مسلح کرد تا آزادی که گرفته اند حفظ نمایند وحملات دشمن را ردکنند» (نقل از بیاننامه کمیته ایالتی خراسان فرقه اشتراکیون اکثریون اول ذیقعدہ (۱۳۲۹ - ۱۹۲۱).

با این برنامه، حیدرخان باکوششی خستگی ناپذیر برای وحدت نیروها میکوشید تا سرانجام چند ماه بعد، با انتشار بیانیه ای، خبر تشکیل «کمیته انقلاب ایران» برای باهتزاز درآوردن «پرچم انقلاب درپایتخت ایران و آزادی ملل شرق ازظلم وستم امپریالیست»

اعلام میشود. این وحدت هم عمر چندانی نداشت. اینبار بعطت دلپره وتشویش رهبری مردم انقلاب، حزب کمونیست نیروی فعال کمیته انقلابی شد. در نتیجه تشکیل اتحادیه های مختلف صنفی وکارگری ودخالت دادن این اتحادیه ها در امور مربوط به کارگران، تبلیغات وسیع دردهات در توضیح سیاست کمیته انقلابی و . ح . ک . ایران - گروهی داوطلب خدمت نظام در واحدهای کمونیستی شدند که زیر فرماندهی مستقیم حیدرخان پیروزیهای چندی بدست آوردند این پیروزیها تشویش رهبری بورژوازی وخرده بورژوازی را دامن زد وحکومت مرکزی با شناخت این جریان وارد مذاکره با کوچک خان شده، ذهن او را بیش از پیش آماده جدائی ساختند، چنانکه درهنگام تشکیل جلسه کمیته انقلابی بدعوت کوچک خان، خانه محل تشکیل جلسه بدستور کوچک خان آتش زده شد، وحیدرخان که حین فرار زخمی شده بود، بدست سربازان کوچک خان کشته شد. واین «چکیده انقلاب» این تئوریسین خلاق، این پراتیسین آگاه، این سازمانده توانای جنبش م . ل . ایران، این رهبر مورد اعتماد توده ها که در سخت ترین شرایط برای بقای خود از میدان مبارزه در نرفت وتوده ها را تنها نگذاشت. این شعله فروزان انقلاب باگلوله ارتجاع خاموش شد. بعد از شکست جنبش جنگل، حزب ک . در جهت اجرای مصوبات کنگره ویلننوم بعدی آن شروع به سازماندهی محلی در شهرها کرده، کمیته مرکزی را به تهران منتقل ساخت. در این دوره، اتحادیه های زیادی تشکیل شد، (کارگران چاپخانه ها، کفاشان - خبازها - نساج ها - تلگرافچی ها - کارمندان پست - قنادها ...) که حدود ۸۰۰۰ نفر کارگر عضو آنها بودند. فعالیت این اتحادیه ها علنی بود.

اولین یورش به حزب در رشت وانزلی بود که باعث تلاشی تشکیلات این دوشهر شدند. تظاهرات دمکرات مآبانه رضاخان برای فریب توده مورد استفاده حزب قرار گرفت واز فضای نیمه آزاد برای تشکل کارگران ودیگر زحمتکشان سود برد واز طریق فعالیت عظیم

مطبوعاتی و ایجاد سازمانهای توده‌ای علنی (علمی، فرهنگی، هنری) به تربیت کادرهای مسلح به اندیشه‌های م. ل. م. همت گماشت. روزنامه‌های حقیقت، کار - پیکان - خلق (ارگان تئوریک) و جرعه (ارگان تئوریک) ارگان‌های حزب در این سالها بودند.

حزب همچنین گروه‌ها و سازمانهای علنی بسیار ساخت و یا در بعضی تشکیلات موجود رخنه کرد. وبخصوص در سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۳ کاملاً فعالیت‌هایش شکل علنی بخود گرفته از کار در میان دهقانان و آماده نگاه داشتن کادرهای حزبی غافل شد و در مورد شیوه برخورد با مسئله رضاخان دچار راست روی گردید و از همیزرو بعد از بحکومت رسیدن رضاشاه، و هجوم پلیسی به حزب، کادرهای بی سلاح حزبی آماج هجوم و آزار و تعقیب پلیس رضاشاهی قرار گرفتند.

علل راست روی حزب در دوره اول.

۱- تغییر سیاست انگلیس در مورد حکومت مرکزی - از شکل فئودالیسم غیر متمرکز به حکومت مرکزی قدرتمند و واحد.

بعد از بحکومت رسیدن شوراها در روسیه و نقشه ایجاد کمربند امنیتی بمدور این دولت جوان. و کوشش‌های امپریالیسم انگلستان برای ملی جلوه‌آوردن چهره سید ضیاء و سپس رضاخان از طریق فداکردن نوکران قدیمی و بلاصرف باعث شد که برای بسیاری از مبارزین رضاشاه نماینده بورژوازی ملی قلمداد گردد.

۲- ایجاد صنایع جدید که عمدتاً برای مقابله با کالاهای سنتی وارداتی از شوروی بودند.

۳- خواستگاه خلقی رضاشاه.

۴- تظاهر او به ترقیخواهی، میهن دوستی و نزدیکی با چپ، گرایش به جمهوری، روابط حسنه با کشور شوراها.

اما واقعیت‌های تلخ و دردناک برخورد رضاشاه بمسئله حزب کمونیست و سازمانهای کارگری در سالهای بعد در حزب نظریات جدیدی را باعث شد و حزب دچار تشقت در رهبری، تصمیم‌گیری و عمل

گردید. از اینرو کنگره دیگری لازم شد و این کنگره در ۱۳۰۶ در ارومیه تشکیل گردید. حزب در کنگره دوم، در رابطه بارضاشاه باید باین سوالات پاسخ میداد.

۱- آیا بر سرکار آمدن رضاشاه یک انقلاب کاخی و فقط تغییر رژیم است یا انتقال ایران از دورانی تاریخی به دورانی دیگر، یعنی ایران در دوره او براه سرمایه‌داری می‌رود یا هنوز فئودالی است.

۲- ایران در این دوره در راه ترقی صلح‌آمیز (تکامل مسالمت‌آمیز) پیش می‌رود؟

۳- در شرایط جدید آیا باید حزب انقلابی جدیدی تشکیل داد. در اینصورت در مورد مسئله همزمنی نقش کمونیستها چیست؟ و حزب در پاسخ تصویب کرد که: (۱) رضاشاه عامل انگلیس و فئودالیسم است و رژیم او تنها یک کودتای کاخی است و ایران براه سرمایه‌داری نیفتاده.

(۲) در شرایط حاضر باید حزب انقلابی ملی از تمام سازمانهای توده‌ای زیر رهبری کمونیستها تشکیل شود.

در مصوبات کنگره دوم می‌خوانیم که: «تجربه مبارزات سالهای اخیر دهاتین ایران در راه منافع خود با و نشان‌داد که تنها طریق این مبارزه عبارت از انقلاب زراعتی است (...). لازم است که دهقانان با داشتن اتحاد محکم با طبقات انقلابی شهرها (کارگران، صنعتگران و بورژوازی کوچک) مبارزه خود را اجرا کنند. «این تلخ و قمعها و قصابیها بایستی آخرین اشتباهات راجع به امکان ترقی صلح‌آمیز مبارزه طبقاتی در ایران محو نماید (...). یعنی باید به راه تهرآمیز رفت و حکومت سلطنتی استبدادی را اسلحه بدست سرنگون کرد.» و «لازمست که در آینده انقلاب ایران در تحت رهبری فکری و تشکیلاتی پرولتاریا تشکل یافته و توسعه یابد.» (انقلابی باهدف» محو کردن حکومت شاهی و ملاکی، الغاء حقوق و امتیازات مخصوص عمال امپریالیسم تشکیل جمهوری فدراتیو (منتقظه) مستقله (انقلابی ملی).

کنگره دوم بر فرورد بارضاشاه را در دستور کار خود قرارداد و به شناختی نسبتاً صحیح دست یافت مصوبات کنگره یکی «مطالعات راجع به اوضاع بین‌المللی ایران و دیگری (برنامه ح.ک. ایران)»! بعد از تحلیل اوضاع ایران وظیفه حزب و اعضاء را مشخص می‌کند. در کنگره دوم حزب توانست وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نسبتاً محکمی بوجود آورد و همانطور که از تزه‌های آن ناشی می‌شود حزب قادر گردید مرحله انقلاب، نیروی عمده انقلاب، راه قهرآمیز مبارزه تحت رهبری حزب برای کسب قدرت حاکمه و اهمیت اتحاد کارگران و دهقانان، حل صحیح مسئله ملی و مبارزه علیه اپورتونیزم فرمیسم در درون حزب را تا اندازه زیادی به شناسد. حزب به گسترش شبکه مخفی خود در جنوب - صنایع نفت - و اصفهان دست‌زد و کارگران بی‌شماری را گرد آورد و چندان اعتصاب مهم را رهبری کرد. در سایر استانها نیز اتحادیه‌ها و تشکیلات مخفی و علنی حزب مشغول فعالیت بودند تا در ۱۳۱۰ آخرین یورش پلیسی رضاشاهی به کمیته مرکزی دست یافت و سازمان حزب را متلاشی کرد.

کنگره دوم همچنین بر پیگیری کارآموزش م.ل. تأکید کرد و با کمک کمونیستهای سایر کشورها چندین نشریه تئوریک در داخل و خارج برای گسترش مفاهیم و آموزش‌های - سوسیالیزم علمی ایجاد کرد و با سازمان‌دادن نیروهای کارگری علمی رغم ممنوعیت اتحادیه‌های کارگری در قانون ۱۳۰۴ - توانست اعتصاب سی‌هزار نفری کارگران نفت جنوب را پیروزمندانه رهبری کند و در ۱۳۱۰ کارگران نساجی وطن اصفهان بارهبری آن حزب تظاهرات خیابانی کرده و با شعار «زندمباد اتحاد تمام کارگران ایران» و کارگران جهان متحد شوید، به طرح خواسته‌های خود پرداختند و به حقوق خود رسیدند. اوج‌گیری این اعتصابات بود که رژیم رضاشاهی را به ممنوعیت فعالیت سیاسی چپ و لذا تصویب قانون معروف ۱۳۱۰ واداشت که به کمک آن در این سالها حزب را متلاشی کرد. در این مرحله گرچه طبقه کارگر نسبت به مرحله پیش و به علت ایجاد

بعضی کارخانه‌جات و کارگاههای صنعتی از نظر کمی رشد کرد اما با همه اینها در سطح جامعه نیروی عمده‌ای محسوب نمیشد. به ویژه که قسمت عمده پرولتاریای ایران در یک ناحیه - خوزستان - و در صنعت نفت متمرکز شده بود با اینهمه همین نیروی کم در رابطه مستقیم با سازمان سیاسی خود توانست بطور مؤثر در حیات سیاسی مداخله و نقش بازی کند.

بعد از تلاشی ح.ک. ۱۰ (حزب کمونیست ایران) و سرکوب جنبش کارگری، این دو جریان تا سال ۱۳۲۰ دوران رکود خود را می‌گذرانند. تنها در سالهای ۱۴ - ۱۳۱۳ محفل مارکسیستی روشنفکری کشف می‌شود که برای اشاعه اندیشه‌های مارکسیسم تشکیل شده بود وزیر هدایت و رهبری ارانی بزرگ به کار تبلیغی و ترویجی مشغول بود که شناخته شده و در ارتباط با آن ۵۳ نفر دستگیر می‌شوند و به زندان می‌افتند.

هجوم متفقین و آغاز یک دوره جدید در سیر جنبش کارگری و مارکسیستی ایران: در سال بیست، نیروهای متفقین از دوسوی شمال و جنوب و غرب به ایران وارد و قسمتهائی را اشغال کرده، باعث تغییر حکومت و برافتادن دیکتاتوری سیاه ۲۰ ساله شدند و مرحله جدیدی را در حیات اجتماعی سیاسی ایران باعث گردیدند. از یکطرف بورژوازی وابسته به آلمان ضربه خورد و از سوی دیگر عامل جدیدی در صحنه سیاست و اقتصاد ایران فعال شده که امپریالیسم امریکا بود اما مهمترین عامل، تضعیف فشار سرمایه‌های امپریالیستی در داخل جامعه بود. زیرا که جنگ از یکسو، نرخ و نوع سرمایه‌گذاری امپریالیستی را تغییر داده، از کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای بطرف کالاهای جنگ گرایش پیدا کرده بود و بازار از زیر فشار خفقان آور کالاهای وارداتی خلاص شده بود و از سوی دیگر اشتغالات امپریالیستها، آنها را از مبارزات برای بازاریابی و سرمایه‌گذاری در داخل منحرف کرده بود. لذا سرمایه‌داری ایران که عرصه را خالی می‌دید، دوباره بحرکت درآمده، در صحنه اقتصاد و در نتیجه سیاست

فعال شد و توانست بخش عمده‌ای از خرده‌بورژوازی را نیز بدنبال خود بکشد. ارگانهای سیاسی متعددی که در این سالها پدید می‌آیند، عمدتاً در جهت بقدرت رسانیدن این‌بورژوازی تشکل می‌یابند و اگر گاه با وابستگان به بیگانه برسر قدرت حکومت درگیری پیدا می‌کنند، اما جو دوران جنگ و بعد از جنگ، به بورژوازی ملی کمک می‌کند که علم مبارزه ضد امپریالیستی را بدوش بگیرد و بخش‌های وسیع خلق را بدنبال خود بکشد. این مبارزه که بناهذف کوتاه کردن دست امپریالیزم مسلط (انگلستان) و با سود جستن از تضادهای بین‌امپریالیستی اوج می‌گیرد، سرانجام با کنارزدن جناح‌های مختلف وابسته، در سال ۳۰، بورژوازی ملی را بقدرت میرساند، زیرا که تنها نیروی بالقوه انقلابی‌تر از آن در جامعه (پرولتاریا) زیر بختک یک رهبری غیر پرولتری و غیر انقلابی، از محتوای طبقاتی و انقلابی خود تهی شده، قادر به آوردن نیروی خود به داخل صحنه نیست.

در این سالها، طبقه کارگر که بعطت رشد نسبی صنعت در دوران ۲۰ ساله و بویژه اواخر آن از رشد کمی نسبتاً خوبی برخوردار شده بود نشان‌داد که از تجربیات گذشته درس گرفته، بسیار تشکل‌پذیر، سازمانی و آگاه می‌تواند عمل کند و آماده است تا با تشکل در تشکیلات صنفی و صنفی - سیاسی، مبارزه طبقاتی خود را پی‌گیری کند. از اینرو سالهای ۲۵ - ۲۰ سالهای اوجگیری نهضت‌های کارگری، تشکيل اتحادیه‌ها و وحدت آنها بود بطوری که در عمان دوسه سال اول، شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشانشان ایران با بسیج، تشکل و سازماندهی بخش عمده کارگران ایران بقدرتی تبدیل شده بود که می‌توانست دولت را زیر فشار قرار دهد و یا باعث مطرح‌شدن مسائل کارگری در مجلس شود. کارگران با آگاهی از شرایط خود، به فعالیت‌های گوناگونی از جمله اعتصاب و درگیری با ارتجاع دست می‌زدند و حتی برای مقابله با عوامل ارتجاع و امپریالیزم، محافل و گروه‌های مشخصی تشکیل‌داده و در مواردی مسلحانه از

تشکیلات خود دفاع می‌کردند. اوج این جنبش، اعتصاب شکوهمند حدود صد هزار نفری نفتگران جنوب بود که امپریالیزم انگلیس و دولت وابسته را بوحشت انداخت که برای خاموش‌کردن آن به هروسيله‌ای دست‌زده از سرکوب توسط عشایر محلی گرفته تا فریب حزب توده بطوریکه در هیئت اعزامی برای درهم شکستن اعتصاب، حزب دوتن از رهبران درجه اول حزبی و کارگری خود را اعزام کرد و یا نفوذ خود این اعتصاب را نیمه تمام و بی نتیجه ساخت. بعد از ساکت کردن کارگران نفت جنوب رژیم علاوه بر سرکوب و تعقیب از طریق جذب عناصر منحرف جنبش کارگری و ایجاد اتحادیه‌های قلابی (زرد) سعی در تفرقه میان کارگران می‌کند اما امواج اعتصابی که کارگران را دربر گرفته بود ادامه پیدا می‌کند و هرروزه از گوشه‌ای زبانه‌می‌کشد. ولی متأسفانه رهبری آن‌دوره بنلیل ماهیت غیرپرولتری و غیرانقلابی، این سیل عظیم را در مسیر تاریخی خود جاری نساخت و حتی در سالهای تعیین‌کننده ۳۲ - ۳۰ آن را در جهت تضعیف نیروهای ضد امپریالیست، یعنی قدرت‌نمایی چپ روانه در مقابل بورژوازی ملی، بکاربرد. بطور خلاصه وضعیت طبقه کارگر در این‌دوره را می‌شود چنین گفت: با کمیت خوب، و کیفیت عالی، اما فلج.

وضعیت رهبری طبقه کارگر در این دوره!

در ۱۷ مهر ۱۳۲۰ حزب‌توده با شعار: «مقاومت مشترک همه طبقات انقلابی و قشرهای آزادیخواه در مقابل رجعت دیکتاتوری «روباهدف» بحست آوردن آزادی‌هایی که بموجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده‌است». «بریاست سلیمان میرزا اسکندری» و عضویت گروهی از زندانیان سیاسی (گروه ۵۳ نفر) با مرامنامه‌ای اصلاح‌طلب تشکيل شد. این رهبران و بنیان‌گذاران، عناصری از خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال بودند که با مارکسیسم، اغلب

دورادور- در درون زندان و از زبان دیگر زندانیان، آگاه شده بودند و بهیچوجه سابقه آشنائی با طبقه کارگر و آرم‌های طبقاتی آن نداشتند و لذا نه می‌خواستند و نه می‌توانستند خود را حزب طبقه کارگر بنامند چنانکه خود می‌نویسد «اگر روزی حزب کمونیست در ایران بوجود آید، آن حزب قطعاً توده خواهد بود.» (روزنامه رهبر اسفند ۲۳). ولی توجیه این ناتوانی را آماده نبودن شرایط اجتماعی و ذهن توده‌ها و طبقه کارگر می‌دانستند. محیط دمکراتیک آن روزها، که تحت تاثیر ورود قوای متفقین و در نتیجه عامل خارجی ایجاد شده بود و مبارزه ضد استبدادی توده‌های مردم، و این رهبران هم که از درون مبارزه طبقه کارگر بالا نیامده بودند و ورود ارتش سرخ را عامل رهایی خود از زندانهای رضاشاهی و رهاشدن فضای سیاسی از زیر چکمه دیکتاتوری- میدانستند، رسالت تاریخی خود را ختمت به خواستها و آرمانهای دولت و حزب کمونیست شوروی دیدند و چون آنروزها در سراسر جهان مبارزه ضدفاشیستی از طرف حزب کمونیست شوروی هدایت میشد، اینان نیز حزب توده را «جبهه ضد فاشیستی مردم ایران» می‌نامیدند. از اینرو در آنسالها، همه کوشش خود را بجای سیاسی کردن طبقه و اشاعه مارکسیسم، روی مبارزه ضد فاشیستی و پیش گیری از برگشت دیکتاتوری گذاشتند، و کار این دنباله‌روی (سرسپردگی) بجائی رسیده بود که از یکسو در انتظار عموم متینگ‌های خود در نوار شمالی مملکت را زیر چتر حمایت نیروهای مسلح شوروی برگزار میکردند و از سوی دیگر در مجلس با دفاع مفتضحانه از منافع شوروی در نفت ایران، در مبارزه ضد امپریالیستی از بورژوازی ملی عقب‌تر افتاده، زیر فشار جو مبارزاتی مردم دائماً موضع خود را تغییر میدهند و حتی تئوریسین‌های آنان، در ارگانهای تئوریک خود، این مسائل را جنبه نظری نیز میدهند، مثلاً احسان طبری در «مردم»، آبان سال ۲۳ مینویسد «ما بهمان ترتیبی که برای انگلستان در ایران منافع می‌طلبیم، و بر علیه آن سخن می‌گوئیم، باید معترف باشیم که شوروی هم

در ایران منافع جدی دارد. باید به این حقیقت پی‌برد که مناطق شمالی ایران حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته‌ای که من در آن عضو هستیم که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روسها و نفت جنوب به کمپانی‌های انگلیسی و آمریکائی وارد مذاکره شود.» و از این طریق به جنبش مارکسیستی ایران برای آینده ضربه‌های کاری وارد میکنند. و از مارکسیسم ذهنیتی در جامعه میسازند که با اقدامات بعدی‌شان تقویت شده و زدودن آن برای سازمانهای اصیل مستقل دشوار خواهد بود.

یکسال بعد در کنفرانس ایالتی تهران حزب توده خود را «حزب کارگران و دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران آزادیخواه» خوانده و خواستار «اصلاحات اجتماعی، برقراری آزادیهای دمکراتیک و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران» میشود. برادر سیدن به مواد مرامنامه، راه انتخابات و مجلس شورا را انتخاب و ترویج میکنند. و همچنان بدون داشتن یک تشکیلات مستقل پرولتری پیشاهنگ و بشکل یک سازمان خرده‌بورژوازی و با رهبری خرده بورژوازی باقی میماند. کمونیستهای درون این حزب هم بالیبرالها و دمکراتها، وارد یک اتحاد و ائتلاف بدون استقلال شدند و ایدئولوژی و سیاست پرولتری را در چارچوب یک سازمان واحد تابع مقتضیات روز نمودند. کنفرانس اول و بعد از آن، اولین کنگره حزب ۱۳۲۳ - حزب را از این سطح بالاتر نبردند و آنرا از عناصر غیر پرولتری پاک نکردند در جهت جذب پیشقراولان طبقه بداخل صفوف حزب و بویژه رهبری کاری صورت ندادند، و از اینرو از همان ابتدا رهبری بدست رفرمیستها و فرصت‌طلبان افتاد در حالیکه در این «جبهه ضد فاشیستی» کمونیستهای وفادار و جانبازی نیز بودند که زندگی و مرگشان راهگشای جنبش چپ‌بوده است هر چند بوروکراتیسم آهنین حزب، هرگز به اینان اجازه شرکت در رهبری و تصمیم‌گیری نداد و رهبری که چون بختگی بر ارگانهای حزبی افتاده بود، با استفاده از شیوه‌های انتخاباتی و یاری جستن از حمایت «احزاب برادر» سیادت

خود برحزب را حفظ کرد و حتی تاکنون نیز ادامه داده است و هرچند ریاکارانه در پلنوم باصطلاح وسیع خود بروز اختلاف در رهبری را برشمارد ۱- «اختلافات در داخل رهبری حزب ماقبل از هرچیز نتیجه نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوازی بجای ایدئولوژی پرولتری در اسلوب مبارزات درون حزبی است». ۲- دستگاه رهبری بر اثر ضعف کیفی یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی خود در مجموع تنها قادر به حل اختلافات نبوده بلکه آنرا تشدید کرده است. ۳- فقدان دمکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دمکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده‌های حزبی در نطفه خفه میشد. «اما درست در چند سطر بعد برای حفظ موقعیت رهبری از تمام افراد رهبری بخصوص اعضای کمیته مرکزی جداً طلب میکند از ادامه جدل و مناقشه در پرونده‌های گذشته تا کنگره سوم خودداری شود. هیئت اجراییه موظف است ناقضین این اصل را شدیداً متناسب با موازین تشکیلاتی تنبیه نماید.» و بدین ترتیب این رهبری همچنان حتی تاکنون در رهبری مانده و علی‌رغم «ضعف کیفی» به هدایت حزب طراز نوین ادامه میدهد.

در این سالها رهبری که در جهت سیاست حفظ منافع حزب برادر در جستجوی پایگاهی در دولت بود از موضع فرهمیستی و فرصت‌طلبانه باکشاندن مبارزات طبقه کارگر به زیر پرچم بورژوازی و ارتجاع و دلخوش کردن به فریب عوامل امپریالیسم برای تحصیل چند کرسی و چند پست وزارت، حتی اعتصابات را نیز سرکوب کرده، سعی در فرونشاندن شور انقلابی توده‌ها داشتند. نمونه آن سالها کنار گرفتن از فعالیت در صنعت نفت جنوب و یا ساکت کردن کارگران آبادان در اعتصاب سال ۲۵ و یا دست به افشاگری نزدن در مورد دولت قوام و کار تبلیغی و توضیحی نکردن روی مسئله آذربایجان است که حتی با دادن لقب حضرت اشرف به قوام در مطبوعات خود، چیزی بیش از روزنامه مرتجع نشان نمیدانند. و هیچ کوششی

برای فاش‌سازی خطاها و کج‌روی‌ها و فریب‌های قوام نمیکردند و نمیخواستند که مناسبات حسنه میان نیروهای «خلفی!» دچار بحران شود. اعلامیه کمیته مرکزی همان سال (مهرماه ۲۵) مینویسد:

«علت شرکت وزراء توده در کابینه، تقویت جبهه ضد استعمار و کوشش برای رفع اختلاف و تثبیت و سعی در ایجاد وحدت و اتفاق بمنظور تحکیم اصول دمکراسی است.» و بی دلیل نیست که امسال هم ما در ارگان رسمی حزب درباره فرماندوم میخوانیم که: ما بارها تأکید کرده‌ایم که مشی حزب توده ایران برای اتحاد با نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک که معتقدات مذهبی دارند مشی تاکتیکی و زود گذر نیست (.....) استراتژیک درازمدت و صادقانه است معتقدیم که تجهیز هرچه بیشتر نیروها در فرماندوم مورد توجه قرار گیرد و در همه جا (.....) نیروهای انقلاب تجهیز شوند که در صف واحدی بیای صندوق بروند» مردم ۵۸۳۰. و یا «در مورد نام جمهوری ما به جمهوری اسلامی رأی مثبت میدهیم» چون حفظ وحدت نظر و کلمه همه نیروهای ملی و دمکراتیک در شرائط کنونی یک امر حیاتی است» (مردم ۵۷۲) و در پیام به نخست‌وزیر «ما اعلام میکنیم که آماده‌ایم در کمیسیون‌های وابسته به شورای عالی طرحهای انقلاب شرکت کنیم و همانطور که آقای مهندس بازرگان خواسته است صمیمانه و خارج از ریا و سروصدا همکاری کنیم.» (مردم ۵۷۲). زیرا رهبری همان رهبری سیاست همان سیاست (تقلا برای شرکت در قدرت) و شیوه ترجیه نیز همان شیوه است. در مقابل قضیه آذربایجان واچ گیری و سپس شکست نهضت حزب با دودوزمبازی کردن یعنی پذیرش نهضت و کنارکشیدن خود از آن از گسترش این جنبش در سراسر ایران اجتناب کرده است و دست به تصفیه رهبری حزب و فرقه نزد و بعد از شکست هم همه تقصیرات را متوجه «عدم آمادگی مردم برای مقاومت، و گریز از درگیر شدن در یک جنگ داخلی» اعلام کردند درحالیکه در حقیقت ماهیت آنان آماده دست زدن به عملی انقلابی نبود و الا کشتار حدود

۲۰ تا ۳۰ هزار نفر در آذربایجان و کردستان کمتر از تلفات یک جنگ داخلی و کوچ دادن دهها هزار نفر از خلق‌های زحمتکش این مناطق کمتر از آوارگی حاصل از یک جنگ داخلی بود؟ این رفرمیسم و تسلیم‌طلبی نیست که در بیان نامه آذر ۲۵، حزب با افتخار مینویسد: «اگر رهبری حزب توده نبود این محرومیتها و بدبختیها با عصیان‌ها و شورشها تظاهر مینمود. حرکت گروه گرسنگان و برهنگان ممکن بود تر و خشک را باهم بسوزاند.» و راستی چه کسی در این حرکت زیان میدید بینوایان یا امپریالیسم؟ پس زنده باد مهارکنندگان قیام آتشفشانی زحمتکشان!! اما امپریالیسم و ارتجاع بجای منظورداشتن نقش حزب در ساکت کردن اعتصاب نفتگران و خاموش کردن آتشفشان خشم پا برهنگان، در توطئه مشترکی در سال ۲۷ آنرا غیر قانونی اعلام کردند. آنوقت چندی بعد از آن، حزب «کارگران، دهقانان، پیشه‌وران...» یکباره خود را حزب طبقه کارگر ایران مینامد، البته با همان رهبری، با همان کمیته مرکزی و با همان مشی و سیاست، زیرا میبینیم که چند سال بعد بورژوازی ملی بدلیل غیرفعال بودن طبقه کارگر ایران زیر رهبری یک حزب غیر انقلابی و غیر پرولتری در طی مبارزه چندین ساله با جناح بورژوازی وابسته و فئودالیسم به حکومت میرسد، حزب توده در جهت سیاست جهانی کمونیستها، در راه استقرار صلح جهانی، همه انرژی خود و طبقه را بکار میگیرد و بدلیل بدبینی حزب «برادر بزرگتر» نسبت به حکومت مصدق و برخورد چپگرایانه حزب بدلیل «ضعف کینی» رهبری در تحلیل ماهیت دوگانه بورژوازی ملی و ندیدن تضاد بین امپریالیستی، از مبارزات طبقه کارگر برای تضعیف دولت و صف نیروهای ضد امپریالیستی استفاده میکند. تا قیام ۳۰ تیر پیش میآید که صدای رگبار مسلسل‌های رژیم و فریاد خشم توده‌ها، خواب‌زدگان را بیدار میکند اما رهبری اینبار از چپ به راست میافتد و بی‌بوسته، دنبال سربورژوازی می‌رود و خواستار به رسمیت شناخته شدن و شرکت کردن در جبهه ضد امپریالیستی میگردد، البته، دولت شوروی هم در همین زمانها در

تحلیل خود از دولت تجدینظر کرده، مشغول مذاکره برای گسترش امور بازرگانی بین دو کشور بود و صدا البته که نظر «حزب برادر» روی تحلیل‌های حزب توده نیز اثر میگذارد. دنباله روی از بورژوازی و سرمستی از نوعی به رسمیت شناخته شدن دو فاکتور، باعث میشود که علی‌رغم در اختیار داشتن نیرومندترین شبکه نظامی در خاورمیانه علی‌رغم بسیج چند صد هزار کارگر و زحمتکش شهر و روستا و وجود یک سازمان متشکل و منضبط، و در حالیکه توسط شبکه عظیم اطلاعاتی نظامی خود از نقشه‌های امپریالیسم برای کودتا خبر داشت و آنها را برای کسب امتیاز در امر حکومت، در اختیار دولت قرار میداد، خود نتوانست آماده‌کارزار ضد امپریالیستی باشد و نقش تاریخی طبقه کارگر را رهبری کند و با تغییر شکل مبارزات ضد امپریالیستی مردم از شیوه‌های غلنی و پارلمانی، و مسلحانه کردن آن، هژمونی طبقه کارگر را در آینده این مبارزات اعمال کند. رهبری در همان سالهاییکه باید طبقه را به مبارزه مشترک ضد امپریالیستی بکشاند و سازمانهای آهنین پرولتری را در میان طبقه کارگر بوجود آورد، کارگاههای تولید و کارخانجات را صحنه پرواز کبوتران صلح کرده بود و در همان زمان که جوانان بعنوان نیروهای رزمنده ارتش رهائی‌بخش خلق باید تعلیم میدیدند و در سازمانی شبه نظامی آماده میشدند، اردوهای آموزشی رقص‌های محلی و بالماسکه و جمع‌آوری آثار هنر محلی، برای شرکت دادن در فستیوالهای جهانی، انرژیشان را هدر میداد. و در نتیجه صاعقه کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، جنگل پر طراوت سیاسی آن سالها رابه آتش کشید و این افتخار برای حزب ماند که حتی چند ساعت قبل از وقوع کودتاهم با مصدق تماس داشت و اخبار را به او میرساند.

کودتای ۲۸ مرداد و وضعیت دوره چهارم

کودتای ۲۸ مرداد در میان بهت و حیرت مبارزان و روشنفکران،

تردید و دودلی بورژوازی ملی، خوش‌خیالی کوچک انگاری رهبران حزب توده و عزم جزم امپریالیست‌ها و ارتجاع داخلی برای تغییر اوضاع صورت گرفت و به عمر کوتاه مدت بورژوازی ملی و بهار سیاسی ایران خاتمه داد. و بدین ترتیب شرائطی را ایجاد کرد که نزدیک ۲۵ سال (باتغییراتی کمی) طول کشید.

وضعیت اجتماعی:

همراه با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد و شکست بورژوازی ملی، بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم با حمایت امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا به حکومت رسیدند و قدرت سیاسی را بدست گرفتند. فئودالیسم به تحکیم روابط فئودالی در روستا پرداخت و فی‌المثل دریافت ۲۰ درصد از حق مالکیت را که بورژوازی ملی تصویب کرده بود ملغی ساخته آنرا به ۵ درصد تقلیل داد و با اشغال کرسیهای مجلس و ارگان‌های دولتی، به مقاومت در مقابل تحولات اجتماعی پرداخت و از سوی دیگر بورژوازی کمپرادور به دلالتی امپریالیسم (و عمدتاً امپریالیسم آمریکا) مشغول شد. این روند از سوئی منجر به فزونی گرفتن واردات بر صادرات (گاه ۱۰ برابر صادرات) گردید و از طریق سیاست دروازه‌های باز اعمال شده و در آن سالها، باعث تحلیل رفتن بورژوازی ملی و بویژه بخش تجاری آن و در نتیجه ورشکستگی‌های فراوان در بازار شد. و از سوی دیگر بیکاری را افزایش داده، گاه تا ۲۰ درصد نیروی کار می‌رسید. تورم حاصل از ارتباط مستقیم اقتصاد داخل به اقتصاد بین‌المللی و تأثیرپذیرفتن از بحرانهای آن باضافه غارت بیرویه امپریالیستی منابع و امکانات ارضی، فشار را بویژه در سالهای آخر این دوره (۴۰-۳۸) به زحمتکشان و خرده‌بورژوازی افزایش داد و باعث طغیانها و عصیانها بخصوص در میان صاحبان درآمدهای ثابت - کارمندان - شد که

عقب‌نشینی موقت رژیم ربا‌باعت گردید. اما در همان حال، رشد محتوم بورژوازی (حتی بورژوازی کمپرادور) با حاکمیت با شرکت فئودالیسم در تعارض می‌شود در نتیجه کوشش برای انجام اصلاحات ارضی رخنه در برج و باروی فئودالیسم شروع می‌شود. لیکن نفوذ فئودالیسم در قوای مقننه و مجریه از قانون اصلاحات ارضی که در سال ۳۹-۳۸ به مجلس رفته بود لاشه بی‌هویتی ساخت که به هیچ وجه حتی جزئی از خواست بورژوازی را هم تأمین نمی‌کرد و در نتیجه بورژوازی کمپرادور برای تعیین تکلیف با فئودالیسم، در سال ۴۲-۴۱ مجبور می‌شود با لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی دست به اجرای خواستهای خود بزند در نتیجه اگر کودتای ۲۸ مرداد توانسته بود با سرکوب جنبش‌های خلقی و آزار و تعقیب‌های بیش از حد تصور، در سالهای ابتدای دوره ۴۲-۳۲ قبرستانی بنام جزیره آرامش پدید آورد، رشد تضادهای اجتماعی، و اوج‌گیری بحرانها همراه با درگیری نهائی دو امپریالیست برای اعمال حاکمیت کامل باعث شد که طبقات و اقشار متخاصم اجتماعی در اواخر این دوره رودرروی یکدیگر بایستند و ضرورت دست‌زدن به اصلاحات اجتماعی را برای بورژوازی کمپرادور که حمایت امپریالیزم آمریکا را بدنبال نموده است ضروری و اجتناب‌ناپذیر سازد.

وضع طبقه کارگر در این دوره بعد از کودتای رژیم حاکم: اتحادیه‌ها و سندیکا‌های کارگری را به بهانه ظاهری عضویت رهبران آنها در حزب توده و کمونیست بودنشان، تحت تعقیب و فشار قرار داده هرگونه تشکل کارگری را درهم کوفت و هر حرکت کارگری را وحشیانه و خونین سرکوب کرد، در نتیجه در نیمه اول این دوره طبقه کارگر شدیدترین فشارها را تحمل کرده، از هرگونه تشکل و سازمان جدا گردید. اما همزمان با شروع اوج‌گیری بحرانهای اقتصادی اجتماعی سختی شرائط کار و زندگی طبقه کارگر را به دفاع از منافع صنفی و طبقاتی و در نتیجه رودروئی با طبقات و هیات حاکمه کشاند رژیم هم که در این سالها علاوه بر ارتش تصفیه شده‌اش به ابزار سرکوب

وحشتناک دیگری یعنی ساواک مسلح شده بود با قاطعیت علیه آنان وارد عمل شد. چنانکه در اعتصاب کارگران کورمیزخانه درسال ۲۸ رژیم ضد خلقی بقولی بیش از ۵۰۰ نفر از رزمنده‌ترین عناصر طبقه کارگر را کشت و جمع کثیری را زخمی کرد. ولی بویژه در آن سالها مبارزه طبقه کارگر مبارزه مرگ و زندگی بود پس علیرغم زهرچشم‌گرفتن رژیم در کشتار خرداد (۲۸ کوره‌پزخانه) کارگران کشتارگاه تهران، کارخانه وطن اصفهان، نساجی شهرضا و دیگر کارخانه‌های نساجی اصفهان یکی‌پس‌ازدیگری دست‌ی‌ه‌اعتصاب‌زده خواهان حقوق‌غصب‌شده خویش گردیدند این‌اعتراضات و اعتصابات که همگام با خیزش سرتاسری دیگر طبقات و اقشار تحت ستم، منجر به تیام ۱۵ خرداد شد. درسالهای ۴۰-۳۹ ویژگی خاصی پیدا میکند، باین معنی که در این سالها وبدنبال اعتصابات و اعتراضات دانشجویی و دستگیری دانشجویان برای اولین‌بار بعد از سالهای اول سی گروه‌هایی ازکارگران به پشتیبانی از خواسته‌های سیاسی دانشجویان و اعتراض به بازداشت آنان، دست‌باعتصاب می‌زدند. که بتدریج تظاهرات و اعتصابات برای ابراز همبستگی بادیگر گروه‌های اعتصابی در این سالها بچشم می‌خورد.

وضع سازمانهای سیاسی در این دوره: حزب‌توده، تقریباً چند ساعت بعد از وقوع کودتا، کار را تمام شده تلقی می‌کند و دستور برگشت به خانه را به‌کادرهای منتظر و ملتهب، که منتظر دستور رهبری برای مقاومت در مقابل کودتا بودند، میدهد. باین امید که با پخش تراکت، کشاندن کادرها به خیابان و اعمال فشار، درروزهای آینده باکودتا مقابله کند. در این میانه گروهی از کادرها با پخش اعلامیه‌های تحریک آمیز، بامورد نظر قراردادن مقاومت مسلحانه و بارفتن بمیان جنگل در رابطه با این فکر، خواب آرام کمیته مرکزی را آشفته می‌ساختند و تنها پس‌ازکوشش‌های فراوان، رهبری توانست سکوت و انتظار برای ضربه‌خوردن از دشمن را برهمه اعضاء مستولی کند. سپس حزب بزیر ضربه می‌برود و در مدت کوتاهی زندانها و

یادگانها از اعضای حزب و سندیکا‌های کارگری انباشته می‌شود. بسیاری از این اعضاء فداکارانه و صادقانه مقاومت می‌ورزند. رهبری که سه‌ت اعتظم کمیته مرکزی در سالهای پیش «مهاجرت کرده و هنوز برنگشته بودند در دست عناصری بود که همان اوان دستگیری‌جازده و ماهیت خود را آشکار کردند. آنها چندی بعد درنامه‌های سرگشاده‌ای که منتشر کردند، از خیانتی که در این مدت بامت ایران کرده‌بودند «ابراز تنفر نمودند و اعضای حزب رانیز بدینکار، و طلب عفو» تشویق کردند. پس از لورفتن سازمان نظامی که روی اشتباهات و ساده‌انگاری مبتذل و کودتاکانه این حزب دوازده سیزده ساله صورت‌گرفت و بعد از آنکه بهترین افسران ارتش ورشیدترین اعضای حزب اغلب بدست دیگر اعضای سازمان نظامی که دستور حزبی داشتند که «تا صدور خط مشی از طرف حزب دستورات ارتش را رعایت کنند، دستگیر شده و تحویل سیاهچالها شده و توسط کسانی دیگر از سازمان نظامی که در دادرسی‌های ارتش خدمت می‌کردند محاکمه شده و بدست جوخه اعدام سپرده شدند، دیگر آخرین امیدهای رهبری و اعضاء نیز نقش برآب شد از اینرو پروسه تنفرنامه‌نویسی اوج گرفته، بشکل نوشتن نظریات ضد کمونیستی و ضد کارگری در روزنامه‌های فرمانداری نظامی درآمد. و کوشش‌های رادمردانی چون روز به که برای شستن‌ننگ فرار بزرگان در ایران مانده‌بود برای جمع‌وجور کردن حزب بجائی نرسید.

دوسه سال بعد یعنی از سال ۳۵ از طرف بعضی از اعضاء و بطور خودبخودی، کوشش‌های دیگر صورت گرفت و اینان از جمع‌کردن افراد فعال باقی‌مانده در هر استان کمیته‌هایی نیز بوجود آوردند و تلاش‌هایی نیز از اینسو صورت گرفت که بلکه با بقایای کمیته مرکزی تماس برقرار شود. اما اینان تقریباً همزمان چندی بعد دستگیر شدند و این کمیته‌ها مثل کمیته‌کردستان، آذربایجان، فارس و اصفهان نتوانستند به حیات سیاسی خود ادامه دهند. زیرا پلیس در آنها نفوذ کافی داشت و مثلاً در پلنومی که درسال ۳۸ در کرج

تشکیل شد، پلیس با حضور و نفوذ خود همه اعضای کمیته‌های ایالتی را شناسائی کرده در همین سال حزب بعد از تشکیل پلنوم چهارم، اعلام میکند که دیگر در ایران شبکه رسمی ندارد و حقیقتاً هم بعد از دستگیری‌های سال ۲۸ دیگر چیزی باقی نمانده بود.

درسالهای ۴۱-۳۹ کوششی برای ورود به ایران و جمع کردن عناصر قدیمی صورت میگیرد از آن جمله چهارنفر به ایران می‌آیند که یکی از اینان از پیش مأمور ساواک شده بود و دیگری بعد از دستگیری تسلیم میشود و از دوتای دیگر یکی شهید شده و دیگری بزندان می‌افتد. این کوشش منجر به ایجاد تشکیلات تهران حزب‌توده میشود که بعنوان اداره جدیدی از ساواک به شکار انقلابیون میپردازد. کمیته مرکزی چندی بعد، باتکاء همین تشکیلات عظیم با تیمور بختیار شکارچی و جلاد بزرگ انقلابیون ایران وارد مذاکره برای ایجاد یک جبهه واحد میشود تا باشاه مبارزه کند و این گامی دیگر در جهت بی‌اعتبار کردن جنبش چپ در ایران میشود.

وضع سازمانهای سیاسی در خارج:

بعد از مرداد ۳۲ و فرار اغلب رهبران از ایران، گروهی از کادرهای تحت تعقیب نیز در پیروی از خط مشی رهبری از ایران رفتند. از میان رهبران پیشین کمیته مرکزی دوباره شکل گرفت و تشکیل شد و دوشبکه حزبی تشکیل داد، یکی در شوروی و دیگری در اروپا. در سال ۲۸، بعنوان بخشی از مبارزه بین دو بلوک بعنوان جنگ سرد، حزب‌توده نیز رادیو پیک ایران را تأسیس کرد که تنها نمود وجود این حزب در این سالها و سالهای بعد است. و از طریق همین رادیو است که حزب اوضاع ایران را تحلیل میکند و نظر خود را ابراز مینماید. اما نظری که دقیقاً بازتاب موضع شوروی در قبال وقایع داخلی ایران است بعد از وقوع تغییرات در درون حزب

کمونیست شوروی، و دنباله روی بی‌کم‌وکاست حزب‌توده از آن، این رادیو بازتاب کننده این «مواضع مشترک» میباشد. در مقابل تأیید شوروی از حزب توده بعنوان نماینده طبقه کارگر ایران و اهداء لقب برادر، باعث سرپاماندن کمیته مرکزی شد. این حمایت یکی از مهمترین سدهای راه تشکیل سازمانهای اصیل دیگر گردید. آنهم در حالیکه این حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران! اکنون پس از قیام شکوهمند کارگران و زحمتکشان و فراهم آوردن امکان بازگشت آنان از مهاجرت!! خود را حزب زحمتکشان ایران میداند و مینویسد: «حزب‌توده ایران، حزب زحمتکشان ایران است و برای تأمین منافع اکثریت مردم یعنی زحمتکشان یدی و فکری با پیگیری پیکار میکند...» (تأکید از ما، مردم شماره ۱۲-۵۸).

این سیاست حزب توده در دنباله‌روی از مشی رهشودهای حزب کمونیست شوروی باعث پدید آمدن گروههای سیاسی دیگری در خارج شد که از حزب‌توده جدا شده و خود را پیشاهنگان و یار همبران طبقه کارگر ایران میدانستند در مبحث بعد به آنان اشاره خواهد شد.

مرحله پنجم رشد جنبش چپ در ایران، از خرداد ۴۲:

قیام خرداد ۴۲، که برزمینه عصیان، نارضائی‌ها و ناوبری‌های اجتماعی پدید آمد، چون سیلی خروشان کوفنده و پیرشکوه، اما بدون رهبری مشخص و سازمان یافته و تنها زیر هدایت ناقص و نارسای بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی آغاز شده بود که مهارش بدست میثت حاکمه افتاد که اینبار به نمایندگی امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور با قدرت عملی برخاسته و از وحدت منافع ایندو، قیام را به خون کشید و بر روی خون و استخوان دهها هزار انسان بجان آمده رفرمهای اجتماعی خود را پیاده کرد و دیکتاتوری بعد از یک دوره کوتاه، با پاشنه آهنین و تاجی زرین و هیأتی پر زرق و برق دوباره

مستقر شد و از تلفیق سیستم پلیسی بسیار پیشرفته و زمینه اجتماعی حاصل از رفرمهای خود راه را بر هرگونه حرکت سیاسی و یا صنفی سیاسی و حتی صنفی بست.

رفرمهای اجتماعی که خواست تاریخی بورژوازی کمپرادور و بخاطر جنبه ضدانگیزه‌ای خود مورد حمایت امپریالیسم بوده بتدریج اما تقریباً بنحو وسیعی بافت اجتماعی را دگرگون ساخت. دهقان را از زمین کزده باعث پدید آمدن روند تولید سرمایه‌داری در روستا شد و در همان حال روستاها را از سکنه خالی نمود (جمعیت روستائی بزودی از ۷۵ درصد به ۵۱ درصد کل جمعیت ایران رسید) این مهاجرین از روستا، از سوئی به لشکرپرولتاریا پیوستند و از سوئی به خرده‌بورژوازی - در شهر - تبدیل شده به لشکر وسیع خرده‌بورژوازی ایران وسعتی بیشتر دادند و بدین ترتیب دویروی عمده جریانات سیاسی اجتماعی آینده ایران، یعنی پرولتاریا و خرده‌بورژوازی را تثویت کردند.

وضع طبقه کارگر ایران:

اصلاحات اجتماعی و رفهمانیکه در سال ۴۲ - ۴۱ در ایران زیر فشار بورژوازی کمپرادور و حمایت امپریالیسم انجام گرفت، بافت اجتماعی ایران را وسیعاً اما بتدریج مورد تاخت و تاز قرار داد، رشد بورژوازی کمپرادور از سرئی باعث افزایش واحدهای تولیدی ممتاز و غیره شد و از این طریق افزایش کمی عظیمی در ارتش پرولتاریا پدید آورد که برای تأمین آن، کشاورزان از زمین و روستا کزده شده بشهر روی آوردند. و این جریان باعث جوان شدن طبقه کارگر ایران و عمیق‌تر شدن رشته وابستگی این طبقه به دهقانان شده، قاطعیت، پیگیری و دیگر ویژگیهای پرولتری آن را کاهش داد و به نفوذ جهان‌بینی‌های غیرپرولتری کمک کردند. و در همان حال افزایش تولید و

اختصاص بخشی از آن، در مقطع تاریخی رشد بورژوازی (کمپرادور) به طبقه کارگر، خصلت ضد انگیزه‌ای داشته، مشکلات اقتصادی را برای چند سالی کاهش داده یا بدست فراموشی سپرده بود. و این همه تا سال ۵۰، دست‌یابی روشنفکران به طبقه کارگر، را بنظر ناممکن ساخته، فروکش کردن جنبش‌های خودبخودی با انگیزه‌های صنفی - اقتصادی آنان را دچار ناامیدی ساخته، در مقابل فرار به اصطلاح رهبران در موقع لازم که بنظر میرسد باعث استقرار و تداوم دیکتاتوری شده، روشنفکران را بانثار و فداکردن خود برای خلق طبقه واداشت. اما این وضعیت دیری نپائید و در سالهای اول و دهه ۵۰، کارگران تحت تاثیر شرائط اقتصادی حاصل از نفوذ تورم سرمایه‌داری غرب به ایران و همچنین آگاهی بدست آمده در محیط‌های کارگری، بتدریج ابتدا گهگاه و سپس مکرر علیه شرائط حاکم بر محیط کار دست به اعتراض، ابراز نارضایتی، عصیان بشکل کم‌کاری، اعتصاب و راهپیمائی زدند که در هر شکل، از طرف رژیم از پیش آماده شده به شدیدترین وضعی سرکوب شد اما این برخوردها که از ماهیت روابط تولید سرمایه‌داری و استثمار مشترک بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم برمیخاست، ادامه یافت و نفوذ ساواک در کارخانه‌ها و میان کارگران، استقرار نظامیان در کارگاهها بشکل اداره حفاظت و گنگون شدن خیابانها از خون کارگران مانع از اوجگیری آن نشده بلکه باعث شد که مبارزه اشکال دیگری بخود گیرد. تصویب قوانین ضد کارگری و اتخاذ مجازاتهای بسیار سخت برای کارگران که باعث از بین رفتن مواد تولید یا ماشین‌ها شوند، نشانه خشم رژیم سرمایه‌داری و وابسته از این شیوه‌های مبارزه کارگران بود آغاز و رشد جنبش خود بخودی طبقه کارگر در این سالها و بعد از یک دوره رکود، باعث پدید آمدن جریانات فکری جدید در جامعه شده و در مواضع مبارزان و روشنفکران طرفدار طبقه کارگر، هم از نظر تئوری و هم از نظر عمل تحولات و تغییراتی تاکتیکی و استراتژیکی گروه‌های سیاسی نشان داد.

جریان‌های فکری و سیاسی چپ ایران در این سالها

الف: درخارج

بعثت دیکتاتوری پلیسی در داخل و به علت جمع شدن گروه‌های گوناگونی از مبارزان سیاسی در خارج در ابتدای این دوره، ماعده فعالیت‌های مـ ل مدعی رهبری، پیشاهنگی و پیشتراولی طبقه کارگر را آنها در خارج میبینیم. بقایای رهبری حزب توده در خارج محافل و دسته‌بندی‌هایی ترتیب میدهد که هنوز خود را حزب طبقه کارگر آنها از نوع طراز نوین میدانند، در حالیکه به اعتراف خود هیچ‌گونه شبکه رسمی در داخل نداشته، پیوندش با طبقه کارگر تنها از طریق رادیو پیک ایران و نشریاتی است که کم و بیش بداخل میرسد. مخالفین آنها در خارج، پس از آنکه در حلقه اول بعثت اتخاذ مواضع طرفدار شوروی در قبال مسائل جهانی جنبش کمونیستی از طرف حزب و سپس (در بعضی موارد) بعثت اعتراض به رهبری و مشی حزب در قبال مسائل طبقه کارگر ایران به آن به اختلاف میرسند، از آن جدا شده، بعثت دسترسی نداشتن به طبقه کارگر ایران و بیخبری از مسائل این طبقه، خود نیز در دور باطل اتخاذ مواضع متعدد و متغیر در قبال مسائل و قطب‌های جهانی مارکسیستی افتاده، دچار انشعاب و انشعاب میشوند، و این در حالی است که هر گروه و دسته‌ای نیز خود را پیشتراول طبقه کارگر میدانند.

اما این سازمانها اگر به بی‌عملی حزب معترض بودند، خود نیز درگیر خرده‌کاریها و محفل‌بازیهایی شدند که جز بی‌عملی، هیچ لقب دیگری شایسته‌شان نبود و اگر به اطاعت کورکورانه حزب توده از شوروی معترض بودند، خود نیز کورکورانه از تب نظریه و خط مشی و حتی سیاست خارجی چین... اطاعت میکردند اینان به رهبری بدون سازمان و بدنه، و بدور از طبقه حزب توده اعتراض داشته اما خود نیز همه کوشش و تلاششان را برای ایجاد ستاد رهبری در خارج گذاشتند موفق به آوردن این رهبری به داخل نشدند و عمده اشتغالشان همان رفیق‌بازیهایی، کلک‌های انتخاباتی فراکسیون‌نویسم و توطئه‌هایی بود که همه در اشغال پست‌های سازمانی بکار میروند. دور بودن از شرائط جامعه، ذهنیت را چنان بر آنان غالب ساخته بود که برای مبارزه ایران الگوهای راکی کرده و میساختند و سپس برای اثباتش بدنبال یافتن فاکت‌های اجتماعی میرفتند

باز شدن نسبی مرزهای چین‌بروی جهان، و رفت‌آمدهای مبارزان کشورهای مختلف به آنجا و شکوفائی انقلاب چین همراه با گسترش تجربیات حزب کمونیست چین و اندیشه مائوتسه‌دون، باعث شد که مسئله‌گذار قهرآمیز، بعنوان راهی برای رهائی خلق‌های تحت ستم، در مقابل آنچه شوروی تبلیغ میکرد. ذهن مبارزان این کشورها را اعم از مارکسیست ملی یا مذهبی (نمونه حزب ملل اسلامی) اشغال کند. برای مبارزان ایران اشکالات کار انقلابی در داخل و تجمع بسیاری از مبارزان در خارج و لذا دور بودنشان از موضوع انقلاب یعنی جامعه ایران، باعث شد تا با الگوسازی نادرست این مشی را موافق شرائط ایران تشخیص بدهند و روی آن نظریه‌پردازی کنند. در این سالها فعالترین سازمان ایرانی خارج از کشور، با پذیرش مشی جنگ توده‌ای دهقانی گروه‌های چندی را برای آغاز آن به ایران میفرستد اما از آنجا که ذهنیت اعضای این گروه یک چیز بود و عینیت جامعه، چیز دیگر شکست سرنوشت محتوم همه آنها بود. خارج بودن باعث میشود که ذهنیت بدور از عینیت سیر تکاملی خود

را در پیش بگیرد و باعث پدید آمدن کیفیتی در فرد و سازمان شود که حتی عینیت را با محک آن ذهنیت به پذیرد و از اینرو میبینیم که دانشجویان ایرانی مقیم خارج آنچه را که در داخل بوجود آمده هر یک بنحوی تحلیل کرده و در مقابل آن بنحوی موضع گرفتند که اغلب با واقعیت اختلاف بسیار دارد. در این سالها انقلابی‌ترین (در حرف) سازمان بیرون از کشور - سازمان انقلابی است. اما میبینیم که نیکخواه و دوستانش - پارسا نژاد و دوستانش - لاشائی - سیروس نهاوندی و دوستانش همه بعنوان رفقای انقلابی این سازمان انقلابی، بعد از رسیدن به ایران و قرار گرفتن در کنار واقعیت یا کلا تغییر صورت دادند یادست از نظریات سازمانی برداشته بعکس آن هم اقدام کردند (نهاوندی پذیرش جنگ چریک شهری بجای جنگ دهقانی).

از سوی دیگر درگیر شدن در اختلافات ایدئولوژیک چین و شوروی باعث درگیریهای فراوانی در میان این به اصطلاح مبارزان میشود که نتیجه آن هرز رفتن نیروهای انقلابی فراوان است. پرداختن به این جریانات از یک سو و بدلیل دور بودن از شرائط داخلی جامعه و لذا رشد یافتن ذهنیت انقلابی است و از سوی دیگر در فضای انقلابی پدید آمده در داخل در سالهای بعد، توجیه و محملی برای بی عملی این مبارزان سالنی. اشکالات فراوان در سر راه نزدیک شدن به طبقه کارگر، تشکل آن و ایجاد حزب و برداشت خاص از انقلاب کوبا در جهت پربهادادن به یک تاکتیک و نقش یک سازمان زبده برای پیشبرد انقلاب باعث پدید آمدن گروههایی در داخل جامعه شدند که از یک سو کوشش در جهت پیاده کردن و انطباق نقادانه مارکسیسم بر شرائط ایران داشته و خواهان استقلال نظر و مشی خود از چین و شوروی اند و از سوی دیگر خواهان انجام انقلاب در ایران و راهبردن آن تا پیروزی با استفاده از تجارب همه انقلابها میکوشند تا تجربه چین، کوبا، و آمریکای لاتین را بخدمت گیرند. زیرا با اعتقاد این گروهها و سازمانها «فقط و فقط کوشش برای انجام رسالتی که مضمون عمده ترین وظیفه کمونیستها را تشکیل میدهد، میتواند فقط

حرکت گروههای کمونیستی باشد و نباید موضع گیری در مسائل جهانی و اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی مبدأ و محور حرکت ما باشد زیرا این موضع گیری کمکی به انجام وظائف بزرگی که در مقابل ما قرار دارد نمیکند. و جز اینکه اختلاف در گروههای کمونیستی را در داخل کشور تشدید کند و مسائل داخلی را تحت الشعاع مسائل بین المللی قرار دهد و وضع بغرنج و پیچیده گروههای کمونیستی را پیچیده تر سازد نقش دیگری ندارد.»

ب: در داخل.

شکست فعالیتهای علنی سیاسی سالهای ۴۱ - ۳۹ درس بزرگی برای مبارزین جوان بود. از همین روست که گروههای مختلفی برای جبران شکست گذشته دست به اسلحه میبرند و میکوشند تا مشکلات اجتماعی و شکست زحمتکشان از رژیم و امپریالیزم را از طریق گلوله پاسخ بدهند اینان در مقابل شخصیتهای محافظه کار و فاقد جسارت انقلابی و سازمانهای سیاسی غیر انقلابی و سازشکار، به سوی ولونتاریسم روی میکنند و میخواهند از طریق اعمال اراده فردی خود جبران آن بی شخصیتیها را که بگمانشان عامل شکستها بود بکنند. ترور منصور نخست وزیر توسط مذهبیهای متعصب و اقدام به ترور شاه توسط فردی غیر مذهبی (شمس آبادی - واقعه فروردین ماه) نمونه این جریانات است. که البته خیلی زود بیهوده بودن این شیوه مبارزان را از آن دلسرد کرد. گرچه در حد خودتأثیری به ذهن مبارزان در جهت اتخاذ شیوههای قهرآمیز مبارزه باقی گذاشته بود.

در این سالها در چارچوب ایدئولوژی پرولتری، همچنین در چارچوب مبارزات سیاسی خرده بورژوازی رادیکال، و از میان جریانهای سیاسی فعال سالهای پیش، گروههایی در سراسر مملکت،

جمع‌بندی دلایل رشد اندیشه مشی مسلحانه در این سالها:

- ۱- استقرار دیکتاتوری و سرکوب شدید همه اقشار اردوگاه خلق که اوج آن در سال ۴۲ بود.
 - ۲- شکست و بی‌پایگی فعالیت‌های علنی بعد از سازش جناح حاکم در بار با امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور و کسب اختیارات و حمایت کامل برای سرکوب فعالیت‌های سیاسی.
 - ۳- رشد نیروهای پلیسی و ناممکن بودن یا بسیار مشکل بودن ادامه حیات فعالیت‌های مخفی سیاسی، که بعد از لورفتن محافل، کمیته‌های ایالتی، و سازمانهای مخفی سالهای آخر دهه سی باثبات رسیده بود.
 - ۴- تربیت گروهی کادر سیاسی جوان و پیرانرژی در دوره کوتاه مدت ۴۲-۳۹، که خود شاهد رنگ باختن رهبرهای پرمدا اما بی عمل بودند.
 - ۵- تأثیر جهان خارج از طریق پیروزی انقلاب الجزایر و کوبا، بروز اختلاف ایدئولوژیک بین چین و شوروی و تشدید زمینه ضرورت‌گذار قهرآمیز در اذهان انقلابیون جهان.
- در این سالها، از میان رزمندگان سابق، کسانی که تسلیم نشده ناامید نگشته و اطاعت کورکورانه از مرکزیت براه و مشی رهبران نکشاده بودندشان همراه با مبارزان جوانی که حاصل مبارزات سیاسی سالهای ۴۲-۳۹ بودند با بریدن از دستورالعمل‌های قالبی و تسلیم طلبانه در جهت انجام انقلاب دست به تشکیل گروهها و سازمانهایی میزنند که با توسل به قهر انقلابی بشکل پیش‌گرفتن مشی مسلحانه چریکی در شهر و کوه، بتواند توده‌ها را بیدار و زحمتکشان بویژه طبقه کارگر را متشکل و امر انقلاب را به پیش برد. در تحلیل این سازمانها تنها مشی مسلحانه چریکی قادر بود رخوت توده‌ها را بزدايد- ناامیدی را رها کند، احساس قدرت مطلق بودن رژیم را از بین ببرد و به ایجاد زمینه انقلابی که در آن توده‌ها حاضر

بمنظور دست‌زدن به مبارزه مسلحانه بعنوان مشی غالب در میان گروههای سیاسی پدید می‌آید و پذیرفته میشود. مشابهت استدلال در پذیرفتن مشی مسلحانه - مشابهت عمل گروهها برای تشکل سازماندهی کادرگیری و نحوه گذران زندگی گروهی و سازمانی و مشابهت کم و بیش اعمال انقلابی گروهها و سازمانهای این دوره نشان میدهد که مشی مسلحانه، بعنوان یک پدیده اجتماعی در یک دوره خاص محصول شرائط اجتماعی و وضعیت طبقات در جامعه ماست و برخلاف گفته و انتقاد فرمیستها، سازشکاران و انقلابیون کنار کود نشسته نتیجه درک غلط یک یا چندگروه از یک تئوری انقلابی نیست بازتاب سازمانهای سیاسی بی‌دروپیکر و لانه جاسوسان در سالهای پیش است که سازمانهای نظامی با تشکل و مرکزیت کامل، روابط محدود افراد را بوجود می‌آورد تا در مقابل تشکیلات سرکوب و تعقیب دشمن بتواند مقاومت کند.

بازتاب فرار رهبران! از عرضه مبارزه بمنظور بقای خود و رهاکردن خلق در زیر چکمه دژخیمان و سرنیزه حکومت است که در این سازمانها همه افراد از مرکزیت گرفته تا بدنه، در عملیات شرکت میکنند و با فداکردن خود، بقای جریان را تضمین مینمایند.

نحوه گذران راهبانه و بسیار سختگیرانه افراد در درون سازمان و گروه، در حقیقت پرداخت تساوان زندگی راحت و پیرتنعم رهبران! ثروت اندوخته داخل یا اروپا نشین از سوی جوانانی است که در زیر رهبری آنان مبارزه کرده و از جا خالی دادن آنان برشانه خود مسئولیت احساس میکنند تعهد اینان به آرمانهای انقلابی خود، در حقیقت بازتاب گذشتن آن رهبران! از سر پیمانهای خود با خلق و سازمانهای خود و ترک آن ایده‌های انقلابی در عمل روزانه و حتی شکل رسمی با امضاء تنفرنامه از گذشته خویش بود. اینان با پدید آوردن حماسه‌های پرشکوه ننگ تسلیم آنان به دشمن زحمتکشان را می‌خواستند جبران کنند.

نباشند ورژیم قادر نباشد حکومت را اعمال کند، کمک کند. این انقلابیون معتقد بودند که «یک نیروی انقلابی درحال درگیری با رژیم میتواند تضادهای جامعه روستائی را تشدید کرده آگاهی طبقات زحمتکشان ده را گسترش داده، آنها بسوی حل قطعی تضادها بفتح توده دهقانان و در نتیجه بسوی یک جریان ملی ضد رژیم عدایت کرده از آن بهره‌برداری کند. «وظیفه بزرگ ما ایجاد این نیروی انقلابی درحال درگیری است.»

«همچنین توده‌ها در هیچ‌جا نیروئی نمی‌بینند که ارزش داشته‌باشد که با امید آن وبا تکیه برآن مقاومت مؤثر در مقابل حکومت برخیزند.» «اساسی‌ترین وظیفه ماکمونیست‌ها ایجاد یک نیرو و تکیه‌گاه است» این سازمانها از یک سو انجام رژیم پلیسی و از سوی دیگر پراکندگی و گسیختگی نیروهای مخالف از کمونیست‌ها تا ناسیونالیست‌ها را عامل سرکوب خلق و شکست جنبش میدانستند، اما از سوی دیگر اعتقاد داشتند که «وحدت درونی کمونیست‌ها و وحدت نیروهای ضد رژیم فقط در جریان عمل و حرکت انقلابی تأمین خواهد شد و ایجاد این حرکت و عمل وظیفه بزرگ ما کمونیست‌ها است.» «و بنظر ما شرایط و اوضاع و احوال داخلی بچنان نقطه‌ای رسیده که برای حرکت در جهت استراتژی عمومی انقلاب ایران یک تاکتیک و یک شیوه مبارزه در مقابل نهضت قرار دارد و آن تاکتیک قهرآمیز و شیوه مبارزه مسلحانه است.»

ضرورت مبارزه مسلحانه، چنان بر ذهن انقلابیون سنگینی میکند که در همان زمان حتی کمیته مرکزی حزب توده نیز زیر فشارهای داخلی و خارج حزب باین نتیجه میرسد که «بنظر میرسد که راه تهرآمیز تنها راه برای نهضت میباشد.» اگرچه صدر کمیته مرکزی چند روز بعد معتقد میشود که بجز شرط راه حل مسالمت‌آمیز نیز مورد نظر قرار خواهد گرفت اما حساب جریانهای فرمیستی و اپورتونیستی از کل جنبش جداست. زیرا اگر سازمانها شکل تشکیلاتی خود را منطبق با این برداشت بیاده می‌کردند، کمیته

مرکزی حتی یکروز هم برای انطباق فعالیت‌های خود با این «مصوبه» کوشش نکرد. اما در مقابل این اپورتونیسم بیکران، مبارزین انقلابی اعتقاد داشتند که هرگروه کمونیستی کوچک و بزرگ باید ببیند و تشخیص دهد چه حد اقلی از نظر سازمان - نقشه عمل و مسائل و تدارکات در این راه برای شروع حرکت قهرآمیز و ادامه آن لازمست و در این راه برای جلوگیری از رخنه دشمن، از هرگونه فعالیت دیگر مثل مطبوعات بازی و کارهای شبکه‌ای غیر لازم پرهیز کند. باید تمام حیات سیاسی و سازمانی خود را در حفظ تدارکات برای این حرکت گذاشت زیرا «بنظر ما هدف حرکت قهرآمیز عبارت است از ایجاد یک جبهه نظامی بر علیه رژیم شاه و بمعنی آغاز یک نبرد بسیار طولانی، سرسخت و لجوجانه و پیگیر و توأم با مشکلات غول‌آسا و دردها و قساوت‌ها.»

اینان اعتقاد داشتند که شروع شیوه قهرآمیز مبارزه در حقیقت دخالت فعال و آگاهانه پیشقراولان نظامی طبقه کارگر و جنبش آزادیبخش خلق ایران در تسریع تبلور و تظاهر تضادهای طبقاتی و سیاسی جامعه ما «و این شیوه» «راه انقلاب است نه خود انقلاب.»

این جریان‌های فکری و گروه‌ها و سازمانهای سیاسی که هدف خود را ایجاد حزب طبقه کارگر ایران قرار داده بودند، معتقد بودند که فقط «شیوه قهرآمیز مبارزه قادر است حزب طبقه کارگر را بمعنی واقعی کلمه احیاء کند. جامعیت کمونیست‌ها را تأمین نماید.... مبارزه پرولتاریا را سازمان دهد و نقش پیشقراول پرولتاریا را در جنبش آزادیبخش خلق ایران ایفاء نماید.»

همچنین بنظر اینان مشی مسلحانه، بعنوان عمل انقلابی، میتواند و باید محک تشخیص انقلابی از غیر انقلابی باشد زیرا «اپورتونیسم را فقط در جریان پراتیک انقلابی میتوان خلغ سلاح و خلم قدرت کرد و این نقشی است که شیوه قهرآمیز مبارزه میتواند داشته باشد.»

در پیروی از چنین نظریه و اجرای چنین خط مشی و شیوه عمل انقلابی است که در سالهای بعد از ۴۶، سازمانها و گروههای متعددی

معتقد به اصل مبارزه قهرآمیز و مشی مسلحانه ابتدا بشکل محافل متشکل از چند نفر تشکیل میشوند که بتدریج در پراتیک ریشه تشکیلات، آبدیده‌تر شد و بشکل گروه‌های منسجمی عمل میکنند. که میتوان از سازمان مجاهدین خلق ایران که در طول چند سال، بعد از رسیدن به تحلیل مشخص و خط مشی مشخص، بقایای دوباره سازمان یافته جزئی - ظریفی و گروه احمدزاده، در اواخر سال ۴۹ بوحدت رسیده سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را تشکیل دادند، در همین سالها گروه‌های دیگر از جمله فلسطین، آرمان خلق - دکتر اعظمی و..... تشکیل میشوند.

تا حدود سال ۵۳ و به دلائلی که در رابطه با جنبش طبقه کارگر ذکر شد، در بعضی موارد بدلیل استنباط نادرستی که از تجربیات انقلابی جهان وجود داشت جنبش مسلحانه در جهت پیوند با طبقه کارگر پیش می‌رود اما از این سال، و همزمان با اوچگیری مقاومت‌ها و مبارزات طبقه کارگر مقدمات این نزدیکی و تلفیق نیز صورت می‌گیرد. و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با اعدام انقلابی سرمایه‌داری که عامل کشتار کارگران کارخانه بود اولین گام را در جهت تبدیل شدن به بازوی مسلح انقلاب طبقه کارگر برمی‌دارد.

در سالهای بعد گروهی دیگر نیز از مشی مسلحانه جدا شده پس از گزینش اندیشه سوسیالیسم علمی به اعتقاد به کار در جهت تشکل طبقه کارگر می‌رسند. هرچند درک نادرست از وظیفه پیشقراول طبقه کارگر آنان را به ورطه اکونومیسم و کارگرزدگی، فراموشی وظیفه دمکراتیک میکشانند. اما همه این تلاشها هیچکدام به این زودی بنتیجه نمیرسد. و طبقه کارگر ایران، نمیتواند سازمان سیاسی طبقاتی خود را داشته باشد. و مثل پیشتر پراکنده و غیر متشکل بدون آگاهی طبقاتی صحیح و بدون شناخت از خرد و منافع طبقاتی خود در جامعه حضور دارد و بصورت مشکلات صنفی و اقتصادی گهگاه علیه رژیم سرمایه‌داری وابسته ایران اقدام میکند و از خود مقاومتی نشان میدهد و بخصوص در سالهای ۵۶ - ۵۵ همگام با

سایر اقشار و طبقات خلقی تحت ستم وزیرفشار شرایط بد اقتصادی حاصل از تورم در این سالها، ولذا سخت شدن شرایط زندگی، دست به طغیان علیه نظام موجود می‌زنند که سرانجام آن به قیام ۲۱ بهمن و سرنگونی دیکتاتوری انجامید.

۱- قیام و نقش طبقه کارگر و درسهای آن برای این طبقه :

قیام بعلت بالا گرفتن اعتراضات توده‌های وسیع خلق علیه شرایط نامناسب اقتصادی و غارت منابع و ثروت‌های ملی توسط امپریالیسم و وابستگی‌های علیه تشدید استثمار زحمتکشان جامعه توسط این استثمارگران بویژه بعد از نفوذ مشکلات اقتصادی غرب به جامعه ما بشکل تورم و حشتناک سالهای پیش آرام‌آرام، علیه امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور بوروکرات، بسرکردگی دربار، آغاز شد.

در صنف نیروهای خلقی، طبقه کارگر و همه زحمتکشان شهروده، خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال (کمتر وابسته) شرکت داشتند. طبقه کارگر بشکل عناصر پراکنده طبقه به جنبش وارد شد و فقط در نیمه راه جنبش بود که بادست‌زدن به اعتصابات و کم‌کاری‌های صرفاً سیاسی، بسوی کسب هویت طبقاتی رفت. بویژه آنگاه که با اقدام انقلابی ننگران قهرمان، گام‌های آخر سرنگونی رژیم نیز برداشته شد و تیر خلاص به لاشه پلید این رژیم شلیک گردید و امپریالیسم مردد، بطور قطع از حمایت آن دست کشید. در این قیام خرده بورژوازی نیز باوسعت بسیارش که بخصوص بعد از زخم‌های سال ۴۲ به آن رسیده بود، بعلت سابقه مبارزاتی‌اش در دهه‌های پیش و بعد از انقلاب مشروطیت بعلت تحلیل رفتن بخش عمده بورژوازی ملی در آن و انتقال تجارب مبارزات سیاسی آن به این قشر و از همه مهمتر از آنجا که تنها تشکیلات رهبری کننده موجود

درجامه در زمان جنبش متعلق به این قشر بود، توانست رهبری را در دست گیرد. بورژوازی دور از قدرت سیاسی و کمتر وابسته (لیبرال) نیز، در زیر چتر حمایت ضمنی امپریالیزم و با شرکت در توطئه‌های سرکوب و انحراف قیام و چسباندن خود بجهان‌بینی خرده بورژوازی (که در اساس جهان‌بینی خود او نیز هست) توانست در رهبری سهیم شود. اردوگاه خلق‌زیر رهبری اینان و باصف آرائی سینه‌های برهنه توده‌ها در مقابل لوله‌های توپ و تانک و گلوله‌های مسلسل رژیم مزدور میرفت تا آرام‌آرام و حساب شده، مائین حکومتی را دست‌بست کند، که قیام توده‌های عاصی از محافظه‌کاری رهبری و عطشان مسلح شدن و بعد از بی‌جواب‌ماندن فریادهای «رهبران، رهبران ما را مسلح کنید»، در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، محاسبه‌های امپریالیزم، بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی را برهم زد و مائین حکومتی و ابزار سرکوب که قرار بود در بست و دست‌نخورده بدست بورژوازی لیبرال بیفتد، زیرگامهای استوار مردم‌بامشت‌های انقلابی و آتش‌تهرآنان و پیشگامان مسلحانه ضربه‌های سخت‌خورده و میرفت که متلاشی شود که کنترل رهبری روی قیام از یکسو از گسترش آن بنام مملکت جلوگیری و از سوی دیگر از عمق گرفتن آن مانع شد. کوشش در روز ۲۳ بهمن تنها دو روز بعد برای خلع سلاح توده‌های انقلابی و مسلح که آماده حفظ دستاوردها و عمیق‌تر کردن قیام بودند، نشانه‌ای از محافظه‌کاری رهبری و کوشش آن برای در دست گرفتن کامل قیام و هدایت آن بسوی خواستهای خویش است. کوششی که در هر روز و هر کار دیده میشود و اگر تغییری در آرایش نیروهای شرکت‌کننده در قیام صورت نگیرد، پیروزی و استواری بورژوازی را محکوم میسازد.

۲- نقش طبقه کارگر:

ازیکسو طبقه کارگر فاقد سازمان طبقاتی و حزب سیاسی

مخصوص خود بود و نتوانست بطور متشکل و از طریق این سازمان سیاسی از جریان جنبش و قیام درک طبقاتی داشته باشد و خط مشی و رهنمود خود را ارائه دهد و در نتیجه از این طریق هژمونی خود را بر دیگر اقشار و طبقات اعمال کند، از سوی دیگر ایدئولوژی و تئوری انقلابی پرولتاریا هنوز در طبقه کارگر بطور کامل رسوخ نکرده تا بتواند تبدیل به نیروئی مادی‌شده، طبقه‌کارگر را به پیروزی برساند. بعلاوه علت جوان بودن این طبقه در آنست که بتازگی گروه کثیری از دهقانان از زمین کنده شده به آن پیوسته‌اند که از سوئی بعلت ریشه دهقانی و خرده بورژوازی خود آماده پذیرش اندیشه‌های غیر پرولتری هستند و از طرف دیگر تعدادی از اینان هنوز ماهیت دوگانه داشتند در عین عضویت در طبقه کارگر، قطعه زمینی یا تعلق درده دارند که منشاء و ماهیت خرده بورژوازی آنان را تثبیت میکند. بخش کوچکی از طبقه نیز در سالهای گذشته خود را بالا کشیده، بعلت تخصص خود و نیاز قشر حاکم به این تخصص، به آریستوکراسی طبقه تبدیل شده بودند. عامل دیگر در دورماندن طبقه از درک ماهیت طبقاتی خود و رسیدن به آگاهی طبقاتی را باید در پراکندگی عناصر این طبقه دانست زیرا قسمت اعظم پرولتاریای صنعتی ایران در کارگاههای کار میکنند که کمتر از ۳۰ تا ۵۰ نفر کارگر دارد. در نتیجه، اینان نتوانسته‌اند در انتقال تجربیات و دانش سیاسی طبقاتی خود و طبقه سهم چندانی داشته باشند و در جنبش‌های خودبخودی و طبقاتی مهمی شرکت نکرده و تجربه مبارزات سیاسی صنعتی نداشته‌اند از چنان طبقه‌ای آیا جز این انتظار میرفت؟

۳- دست‌آوردها و درسهای قیام برای طبقه کارگر:

طبقه کارگر قیام و جنبش را در نیمه راه متوقف میبیند، زیرا

غیر از سرنگونی حکومت مطلقه تغییر دیگری در جامعه مشاهده نمی‌نماید. از یکسو روابط تولیدی قدیم همچنان باقی‌اند و بلاشک از طریق نهادهای خاصی در حفظ آن کوشش خواهد شد. از سوی دیگر اعره‌های حضور و بهره‌مکنشی امپریالیزم و دلالتش در دست نیروهای خلقی و زیر حاکمیت خلق قرار گرفته‌اند و واحد‌های تولیدی متعلق به صاحبانشان است و رژیم شرکت شورا‌های کارگری را حتی در اداره واحدهای بلاصاحب برسمیت نمی‌شناسد، منافع بانکها متعلق به سهامداران آنهاست و بدهی‌های کارگران که نتیجه استثمار شدید سالهای پیش است مورد بخشش قرار نگرفته‌اند. ماشین حکومتی تقریباً کامل و ابزار سرکوب لطمه دیده اما نابود نشده باقی‌اند و این همه را محافظه‌کاری بورژوازی لیبرال و رهبری عقب‌مانده از توده انقلابی باعث شده است. از اینرو با توجه به تجربیات مشابه جهانی، طبقه کارگر و بویژه عناصر پیشقراولش باین نتیجه میرسند که چنان جنبش و قیامی وقتی میتواند به تمامی خواستهای خود برسد که رهبری آنرا پرولتا ریا داشته باشد، این پیگیرترین طبقه تا آخر انقلابی، و نه بورژوازی تسلیم طلب و سازشکار و نه خرده بورژوازی محافظه‌کار و انحصارطلب.

دست‌آوردهای طبقه از قیام در زمینه کسب آگاهی و رسیدن به عویت طبقاتی محدود میشود. در میانه جنبش طبقه کارگر، کمابیش متشکل و آگاه از موقعیت طبقه خود وارد عمل میشود و با تعطیل کارخانه‌ها، کارگاهها و تأسیسات برق و غیره قدرت خود را تجربه میکند و بدیگران نیز نشان میدهد و اوج شرکت طبقاتی آنان، قیام تهرمانانه نفتگران است که کار مقاومت رژیم را یکسره می‌کنند. پس با رسیدن به این نقطه از آگاهی، طبقه کارگر بعد از قیام و در فضای نیمه دمکراتیک کوشید تا تجربیات طبقاتی خود را غنای بیشتری بخشد و از اینرو تلاش کرد تا اداره تولید را در واحدهائی در دست گیرد و با تشکیل شوراها حاکمیت خود را بر این کارگاهها اثبات و اعمال کند و با ایجاد سندیکاهای و ارتباط دادن آنها بایکدیگر.

یسوی وحدت سراسری گام بردارد. طبقه کارگر از اینطریق درس‌آموزی از تاریخ و تجربه و انتقال این درسهای تاریخی از طرف پیشقراولان و روشنفکران انقلابی به این درک رسیده و بتدریج، بیش از پیش خواهد رسید که، اگر قیام مشروطه باعث تحول بنیادی در جامعه نشد، اگر کار به شرکت بورژوازی (جناحی از آن) در حکومت و کسب قدرت سیاسی فیصله یافت و اگر دهقان آزادنشده، و خرده‌بورژوازی زیر فشار سرمایه و کالاهای خارجی ماند، نفوذ الیسم قدرت‌مند و ارتجاع همچنان ترک‌تاز باقی میماند: اینهمه را باید در سازشکاری و محافظه‌کاری بورژوازی که رهبری قیام را داشت جستجو کرده اگر جنبش جنگل به پیروزی نرسید و باعث سرکوب نیروهای مبارز خاتمه یافت علت را باید در محافظه‌کاری و انحصارطلبی خرده‌بورژوازی دانست که از گسترش فرم‌نگ انقلابی همانقدر وحشت‌دارد که از آزاد کردن زحمتکشان و حاضر است برای سحر کردن پیشروی نیروهای انقلابی بادیولت مرکزی بمذاکره بنشینند و این درحالیست که طبقه کارگر در رابطه با این جنبش، انقلابی بودن و پیشقراول بودن را می‌شناسد و آنرا از هر نوع تظاهر انقلابی و انحراف چپ و راست از مشی انقلابی تمیز میدهد. قیام‌های خیابانی بسیار و لاهوتی نیز بوته‌های آزمایشی هستند که از آن خرده بورژوازی در مقابل تاریخ و نگاه نقادانه طبقه کارگر، سر بلند بیرون نیامده، ضعف خود در سازماندهی، برخورد غیر طبقاتی و ناپیگیری را نشان داده است. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و سپس کودتای ۲۸ مرداد نازمترین و شاید یکی از مهمترین درس‌گیریهایی طبقه کارگر ایران است درسی که عناصر بسیاری از طبقه کارگر ایران خودآنداده‌اند و تجربه کرده‌اند. انقلابی‌ترین جناح بورژوازی را می‌بینند که در عین ضد امپریالیست بودن، چگونه از برداشتن قدمهای بنیانی برای دهقانان احتراز میکند و چگونه از پذیرفتن نیروی کارگران و سهم دانستن آنان در قدرت طفره‌می‌برد و میرسد و در نهایت نیز قیام و جنبش مردم و تلاشهای انقلابی آنان را غنای ساده‌اندیشی،

خوش خیالی و محافظه‌کاری خود میکند در همان حال این نهضت، محک پراز ارزشی است که عمه مدعیان رعبری طبقه کارگر و انقلاب پرولتری را رسوا میسازد و تفاوت آنان را بارهبران واقعی و اصیل پرولتاریا آشکار مینماید. طبقه کارگر از این تجربه تاریخی میآموزد که سازمان سیاسی طبقه کارگر، باید هویت خود را حفظ کند و در چارچوب منافع پرولتاریا با دیگر نیروهای انقلابی همکاری کند، زیر رهبری بورژوازی یاخرده بورژوازی رفتن چنین سازمانهایی، بمعنی تسلیم طبقه کارگر به مشی طبقاتی این تشر و طبقه است و در لحظات تعیین کننده تاریخی، بستن دست‌وپای طبقه و به مسلخ امپریالیسم بردن آن. این نهضت همچنین عمق مفهوم این آموزش لنین، آموزگار کبیر پرولتاریا را نشان میدهد که احزاب پرولتری باید مستقل و متکی بخود باشند. «زیرا طبقه کارگر ایران با پوست و گوشت خودلمس کرد که چگونه یک رهبری دنباله‌رو میتواند منافع طبقه کارگر و تمامی خلقهای تحت ستم ایران را فراموش کند و چنان زمینه ذهنی و روانشناسی اجتماعی ایجاد کند که اقشار و طبقات تحت ستم طبقه کارگر راحتی متحد خودنیزنداند ناچه رسد به پذیرش رعبری و رژیم آن وبعلاوه، کودتای فاشیستی ۲۸ مرداد معیار خوبی است که برای تشخیص و تفکیک قاطعیت انقلابی و مارکسیسم مبارز، از تردید خرده‌بورژوائی و توجیه‌سازی لیبرالیستی.

درجوی‌های خون خیابانهای تهران و کشتار هزاران نفر در خرداد ۴۲، طبقه کارگر این حقیقت را میبیند که برای انقلاب کردن یک سازمان انقلابی لازمست و هر جنبش خودبخودی و کور، در مقابل وحدت جهانی سرمایه و انسجام نظامی طبقات سرکوبگر محکوم به شکست است. بی برنامه‌گی این قیام تفهیم کننده این مطلب‌اند که یک انقلاب اجتماعی باید برنامه انقلابی و مشی طبقاتی و در نهایت تئوری انقلابی داشته‌باشد. و تنها به خیابان کتاندن توده‌ها و شعله‌ور ساختن آتش خشم و عصیان آنان کافی نیست. و هنوز خون شهیدانی که در جنبش معاصر به دیوارها پاشید، خشک

نشده که طبقه کارگر با تجربه‌ای عظیم خود را در آستانه مرحله جدیدی از تاریخ خود و جامعه خود میبیند و بارنگ باختن عمه انتشار مدعی رهبری انقلاب در جنبش‌ها و قیامهای بیشتر رسالت تاریخی خود را در مییابد و میداند که ابقای این رسالت، بی‌تشکل پی سازماندهی، و بدون تئوری انقلابی و دریک کلام بدون حزب طبقه خود مسلح به مارکسیسم لنینیسم غیر ممکن است.

وضعیت طبقه کارگر در شرائط فعلی:

طبقه کارگر ایران اکنون به آن کمیت رسیده که اگر عنصر آگامی، نقش درست و راستین خود را ایفا کند بتواند به کیفیتی جدید تبدیل شود، یعنی میتواند بسوی تشکیل حزب‌خاص طبقه خود پیش رفته، مهر هویت طبقاتی خود را بر روندهای آینده جامعه بزند. گرچه ذکر شد که طبقه کارگر ایران جران است، اما باید به این حقیقت هم توجه داشت که انقلاب مکتبی است که در آن توده سریعاً آموزش میبیند و همراه حرکت انقلابی آنان را باندازه چند سال زندگی در جریان عادی خود، آموزش‌داده و میسازد. آیا کوشش‌های عظیم آنان برای تشکیل سندیکاها و شوراهای اصیل و واقعی نبود از این تکان کیفی وارد آمده به طبقه کارگر در جریان جنبش اخیر نیست؟ آیا اعتماد نکردن به وعده‌های رایج و درازمدت و اصرار در تقاضاهای صنفی و طبقاتی حتی تا پای جان و کشته‌شدن و یا دست به تحصن و اعتصاب‌غذای طولانی مدت زدن و تحت تاثیر شخصیت‌ها و دنبال کار و خراسته‌را رها نکردن، نشانه آگاه شدن به وضع خود و دیگر اقشار و افراد و خلاصه طبقاتی برخورد کردن نیست؟ پس میشود گفت که طبقه دارد بتدریج پیوسته و مطمئن به حداقل لازم برای چنین تبدیل کیفی میرسد. از سوی دیگر وجود و امکان بالقوه نفوذ ایدئولوژیهای غیر پرولتری در میان عناصر و بخش‌هایی از طبقه،

ضرورت ایجاد وحدت ایدئولوژیک طبقه و مسلح ساختن طبقه به ایدئولوژی انقلابی طبقه خود را هرچه بیشتر کرده است. تنها از طریق یک سازمان سیاسی خاص طبقه بمثابه ستاد مبارزه پرولتاریا میتوان در جبهه نبرد ایدئولوژیک نیز پرولتاریا را مسلح کرد و آماده پیروزی کرد و پیروزی این ایدئولوژی بر سایر ایدئولوژیهای غیرپرولتری و یا انحرافات زیانبخش در این ایدئولوژی را تضمین نمود و این دلیل دیگری بر ضرورت کوشش در جهت بردن آگامی سوسیالیستی بدرون طبقه و تلفیق این آگامی با جنبشهای خودبخودی پرولتاریاست که بدین طریق، طبقه را برای متشکل شدن در حزب خود آماده میکند و زمینه عینی برای تشکیل چنین سازمان سیاسی اصیل و ورزمنده‌ای را فراهم می‌آورد.

دو وضع گروههای سیاسی در مقابل طبقه کارگر:

اینجا بطور مشخص منظور گروههایی است که مدعی طرفداری و بعضی موارد پیشقراولی طبقه کارگرند گروههایی که مارکسیسم لنینیسم را نیز راهنمای عمل و چراغ پیشپای خود اعلام میکنند. این سازمانها بچند گروه و جریان تقسیم میشوند اول جریانی که از مواضع راست خود را طرفدار و رهبر طبقه کارگر میدانند و برای زدودن یک زمینه ذهنی که در جامعه موجود است و آنرا علیه خود میبینند، درست در جهت عکس آن عمل میکنند وزیر پرچم خرده بورژوازی رفته، در رابطه با آن حتی از هویت خود و طبقه کارگر هم میگذرد و فی‌المثل ترجیح میدهد که در متینگ‌های احزاب متعلق به جریان حاکم حتی بدون برداشتن آرم و پلاکاردی که حضورشان را نشان دهد شرکت کند یا آمادگی خود را برای حل مشکلات کارگری جریان حاکم (که علتش نپذیرفتن خواستههای منطقی کارگران است) اعلام میکند و از کارگران می‌خواهد که در شرایط فعلی بنا به خواست جریان حاکم از

درخواستهای طبقاتی خود در مورد تشکیل شورا و سندیکا بگذرند و «برای حفظ وحدت جبهه ضد امپریالیسم» طرح آنها را مسکوت بگذارند!! این جریان اپورتونیستی خرده‌بورژوازی اما چنینما می‌تواند در روند تشکیل طبقه کارگر مانعی باشد، از اینرو افشای مواضع اینان و مبارزه، علیه اپورتونیسم راست آنان برای تضمین سلامت جریان کارگری ایران، ضروری و از جمله وظایف پیشقراولان طبقه کارگر است. جریان دیگری که خود را طرفدار طبقه کارگر و خواهان تشکیل حزب طبقه کارگر می‌داند، با غلطیدن به گرداب اکونومیسم به کارگرزدگی دچار شده و از وظایف دمکراتیک و پرداختن بمسئله سایر اقشار انقلابی غافل گردیده‌اند اما در همان حال، چنان به مسائل بین‌المللی چسبیده‌اند که نیمی از وقت خویش را صرف پاسخ بمسائلی می‌کنند که بهیچ‌وجه مسئله مبرم طبقه کارگر ایران نیست، اینان اغلب دچار بحث‌های اسکولاستیکی گردیده، بجای بحث نقادانه درباره شرایط جامعه و وظایف مارکسیست‌ها، به ورزش فکری! و حل مشکلات جهانی مارکسیسم می‌پردازند. در مورد این جریان فکری باید گفت، قیام خونین مردم، بازگشت روشنفکران و مبارزان خارج از میهن را مقدور ساخت و اینان از خارج برگشتند، اما متأسفانه بحث‌ها و درگیری‌های روشنفکرانه خود را نیز به جنبش مارکسیستی ایران وارد کردند. اگر منشاء این بحث‌ها و مجادله‌ها، روشنفکری جدا از مشکلات طبقه و توده‌هانیست، پس چرا در اوج قیام و در لحظه تاریخی هجوم توده‌های مسلح به مراکز سرکوب، آنجا که نیاز به حضور پیشاهنگان و روشنفکران انقلابی در کنار توده‌ها و در سنگر مبارزه احساس می‌شد، اینان در اطاعتها و سائلها مشغول انشعاب و وحدت بودند؟ جز اینستکه اینان مشکلات خود را حل می‌کنند و توده‌ها مشکلات خود را دارند؟ و در غیر اینصورت، این وحدت‌ها، کنفرانس‌ها، انشعاب در انشعاب‌ها و وحدت درون وحدت‌ها دلیلی و زمینه‌ای در داخل طبقه دارد که بازتابش را در داخل این گروهها به ببینیم؟ جای تأسف است که این جریان

انحرافی بر بعضی گروهها و افرادی که در اینجا بوده و مبارزه‌هایی هم کرده‌اند تسلط یافته، انرژی آنان را نیز بهرز میبرد. مارکسیست‌های واقعی با این انحرافات نیز مبارزه جانانه‌ای در پیش خواهند داشت. سومین جریان موجود در جنبش مارکسیستی ایران جریانی است که سردرگمی و تردید مشخصه آنست. در این جریان عناصر منفردی که برای «کارنامه گذشته خود» ارزشی بیش از پیوستن به به جریانی که ممکن است با اشتباهاتی همراه باشد یا بشود قائلند ترار دارند که در انتظار مانده‌اند تا جریان «سالمی» که بزعم اینان از هر خطائی در گذشته یا اشتباهی در حال حاضر مبرا باشد پدید آید و انرژی اینان را نیز جذب کند غافل از آنکه اشتباه همزاد عمل است و تنها کسانی اشتباه نمی‌کنند که عمل نمی‌کنند. از اینرو اینان و بخصوص عناصر صادق و صمیمی این جریان، دچار خرده کاری شده بازده کار خود را شدیداً کاهش داده، و می‌توان گفت از این‌نظر به جنبش مارکسیستی و طبقه کارگر بدهکارند. در میان اینان معدود عناصری هم هستند که جستجو برای یافتن یک خط درست و نبودن یک جریان مطلوب در جنبش چپ را توجیه بی‌عملی خود و فروکش نمودن جوشش انقلابی خود ساخته‌اند.

وظایف مارکسیست‌لنینیست‌ها در شرایط حاضر:

دیدیم که طبقه کارگر، در جریان جنبش درکی نسبی از شرایط خود بدست آورده او از بعد از قیام در جهت وصول بدانها گامهای چندی نیز برداشته است. از اینرو وظیفه مارکسیست‌لنینیست‌ها مثل هرسوسیال‌دمکراتی «درست همین است که از طریق سازماندهی کارگران، از طریق ترویج و تبلیغ در میان آنها، مبارزه خود انگیزه آنان را علیه ستمگران به مبارزه مجموعه طبقه، به مبارزه حزب سیاسی معین در راه آرمانهای معین سیاسی و سوسیالیستی تبدیل

کند» (لنین، وظیفه عاجل‌ها). و این وظایف قابل اجرا هستند، وقتی که روشنفکران طرفدار طبقه کارگر، با این طبقه از طریق تنها کتاب و ذهنیات آشنا نباشد. باید با مسائل کارگران درآویخت، باید در مشکلاتشان سهیم شد و این مشکلات را از نزدیک شناخت و کوشش کرد که تئوری‌های عام و خلاق مارکسیسم را برای حل آنان بخدمت گرفت. این تئوریهایی وقتی ارزشمند خواهند بود که با پراتیک روز و کار در درون طبقه همراه شوند. عمل انقلابی است که ما را از قالب خشک تئوریهایی جامد خارج خواهد کرد و قادر خواهد ساخت به عناصر پیشرو طبقه کارگر برای تشکل و تشکیل حزب طبقه کارگر کمک کنیم. زیرا بقول لنین «وقتی وظیفه سوسیالیست‌ها این میشود که در مبارزه واقعی پرولتاریا علیه دشمنان واقعی و تمام‌عیاری که سد راه واقعی رشد اجتماعی و اقتصادی معین هستند، رهبر ایدئولوژیک پرولتاریا باشند، در چنین موردی فعالیت تئوریک و پراتیک درهم می‌آمیزد و بصورت کار واحدی درمی‌آید که لیبکنشت، کهن رزمنده سوسیال‌دمکراسی آلمان آنرا با چنین کلام صائبی وصف کرده‌است با «مطالعه، تبلیغ، سازماندهی». (دوستان خلق...)

ویژگی‌های حزب طبقه کارگر:

گرچه «شکل سازمانی احزاب کمونیست بهیچ‌وجه نباید کاملاً از پیش تعیین شده و غیرقابل تغییر باشد و...» و شرایط خاص هر کشور تعیین‌کننده نوع ویژه شکل سازمانی حزب آن کشور است که (اصول سازمان حزب) اما این بدین معنی نیست که هرگونه سازماندهی و هرگونه خط مشی می‌تواند سازماندهی و مشی پرولتاریا یا قلمداد شده، شرایط خاص هر کشور را توجیه‌گر خود سازد. مثلاً تسلیم بورژوازی شدن و پرولتاریا را بدنبال رهبری بورژوازی کشاندن، هرگز مشی پرولتاریائی نیست زیرا مثلاً تمام احزاب کمونیستی (....) دارای یک وجه مشترک در شرایط مبارزات خود میباشند و آن اینست که آنها باید بر علیه بورژوازی حاکم بجنگند، آنرا مغلوب ساخته و قدرت (سیاسی) را باقهر از دستش خارج سازند. (اصول سازمان حزب) از

اینرو باردیگر خصوصیات حزب طبقه کارگر ذکر می‌شود تا محکی باشد برای تشخیص درست از نادرست: برای آگاهی بیشتر به «درباره حزب طبقه کارگر» نوشته سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مراجعه شود.

۱- حزب پیشاهنگ طبقه کارگر است. از اینرو مطالعه در شرایط طبقه، کوشش برای ارتفاع سطح آگاهی طبقه و بردن تئوری انقلابی بدون آن و در نتیجه درپیشاپیش طبقه برای رسیدن به آرمانهای طبقاتی آن وظیفه اصلی حزب است و نه دنباله روی از جریانات خود بخودی طبقه و یا جریانات سیاسی دیگر موجود در جامعه ازجایی که دنباله‌رو بورژوازی و خرده‌بورژوازی هستند، در حقیقت ادامه دهندگان احزاب بین‌الملل دوم‌اند.

۲- حزب دسته متشکل طبقه کارگر است و نه جمعی از عناصر طبقه. از اینرو وجود انضباط حزبی پولادین، و وحدت اراده و عمل از مشخصات اصلی حزب است که از طریق رعایت اصل سانترالیسم دمکراتیک حاصل می‌شود. دمکراسی بوقت تصمیم‌گیری و رعایت سانترالیسم در وقت اجرا. در نتیجه، هیچ‌گونه فراکسیون‌بازی درحزب طبقه کارگر جایز نیست و اجازه داده نمی‌شود. زیرا بقول لنین «هرکس و کواندکی انضباط آهنین را تضعیف کند، درعمل بنفع بورژوازی عمل کرده «درعین‌حال» رهبری موفق باید دارای نزدیکترین رابطه با توده‌های پرولتاریا باشد». اصول سازمان حزب*

۳- حزب عالیترین شکل سازمانی طبقاتی پرولتاریاست: طبقه کارگر دارای سازمانهای دیگری مثل اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها، سازمان زنان، جوانان و غیره نیز می‌باشد، اما هیچکدام از اینان نه باید و نه می‌توانند جای حزب را بگیرند.

زیرا حزب است که از پیشروترین عناصر طبقه کارگر تشکیل می‌شود و با هدف استقرار سوسیالیسم مبارزه می‌کند و در نتیجه همه سازمانهای دیگر را هم‌آهنگ می‌سازد. به‌آدای به هر سازمان دیگر طبقه کارگر و کوشش برای جانشینی آن بجای حزب انحرافی است که باید با آن شدیداً مبارزه کرد.

۴- حزب از طریق تصفیه عناصر اپورتونیسم به استحکام میرسد. تنوع منشاء افراد حزبی، لزوماً نظریات مختلف و اتخاذ مواضع مختلف در مقاطع گوناگون را در درون حزب می‌تواند باعث شود. ساده گرفتن این امر، حزب را به دسته سیاسیون درازگو و تشکیلاتی که بعلت کشیده‌شدن از هر طرف درجای خود ثابت است

* برای آگاهی بیشتر به «درباره حزب طبقه کارگر» نوشته سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مراجعه شود.

و درجایزند تبخیل می‌کند. مبارزه با این اپورتونیسم که منجر به سکتاریسم و فرقه‌گرایی می‌شود، وظیفه لازم برای پالودن حزب و رسیدن به یک حزب یکگست و پیشتاز است که بتواند درمبارزه طبقاتی در پیشاپیش طبقه بجلو بتازد. اینک برمارکسیست‌های مبارز است که بادرک ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر ایران، پرولتاریا را دراین امر یاری رسانند و درجهت ایجاد یک حزب اصیل و انقلابی بکوشند.

منابع استفاده شده و کتابهاییکه برای مطالعه توصیه میشوند:

الف بخش اول:

- ۱- مانیفست کمونیست (مارکس - انگلس)
- ۲- مدخلی بر زندگی و آثار مارکس و انگلس
- ۳- اتحادیه کمونیستها - چارتیستها
- ۴- وضعیت طبقه کارگر در انگلستان (انگلس)
- ۵- جنگ داخلی فرانسه - کمون پاریس
- ۶- انقلابهای ۴۹-۱۸۴۸ (مارکس)
- ۷- چه باید کرد (لنین)
- ۸- تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی
- ۹- در تاکتیک در سوسیال دموکراسی
- ۱۰- دوستان خلق کیانند...
- ۱۱- یک گام به پیش - دو گام به عقب

ب بخش دوم:

- ۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (جلد اول - دوم)

«پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر»

- ۲- نظری به جنبش کارگری در ایران (کامبخش)
- ۳- تحقیقی بر جنبش کمونیستی در ایران
- ۴- تاریخ مختصر جنبش کارگری ایران
- ۵- تاریخ نوین ایران (ایوانف)
- ۶- تاریخ سی ساله ایران
- ۷- تئوری جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران
- ۸- تاریخچه سازمانهای چریکی ایران (سیاهکل)
- ۹- گذشته چراغ راه آینده
- ۱۰- منتخب آثار (جزئی)
- ۱۱- اعدام انقلابی عباس شهریاری
- ۱۲- وظائف اساسی ما س - چ ، ف ، خ ، ا
- ۱۳- درباره حزب (اصول لنینیسم)
- ۱۴- اصول سازمان حزب (تزمصوبه کمیترن)
- ۱۵- درباره حزب طبقه کارگر (س. چ. ف. خ. ا)